

# ریشه‌های تکثر گفتمان هویت بین‌المللی در

## سیاست خارجی چین

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۴/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۲۶

فریبرز ارغوانی پیرسلامی\*

### چکیده

این نوشتار با برجسته‌کردن اهمیت تنوع الگوهای رفتاری چین در موضوعات مختلف بین‌المللی و توجه به این مفروض که گفتمان‌های متکثر هویت بین‌المللی در این موضوعات نقشی اساسی دارند، به دنبال ارائه پاسخ به این پرسش است که چرا سیاست خارجی چین با روندی متکثر در عرصه گفتمان‌های هویت بین‌المللی مواجه بوده است؟ به همین منظور، به عواملی چون اصلاحات اقتصادی، تمایلات رهبران، تغییرات اجتماعی، ناسیونالیسم و هنجارهای سیاست خارجی در سطح داخلی و دگرذیسی در هنجارهای بین‌المللی و چالش‌های ژئوپلیتیک در سطح خارجی به عنوان مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تکثر گفتمان‌های هویت‌های بین‌المللی چین اشاره می‌شود. در این رابطه، بررسی نظری نسبت هویت و منافع در سیاست خارجی، برشمردن گفتمان‌های هویتی متکثر در سیاست خارجی چین و تبیین دلایل داخلی و خارجی تأثیرگذار بر این تکثر هویتی، محورهای اصلی مورد بحث در این مقاله است.

**کلیدواژه‌ها:** چین، سیاست خارجی، هویت بین‌المللی، بومی‌گرایی، جهان‌گرایی.

\* استادیار روابط بین‌الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هجدهم • شماره اول • بهار ۱۳۹۴ • شماره مسلسل ۶۷

## مقدمه

سیاست خارجی به عنوان حوزه تلاقی توان‌مندی‌ها و محدودیت‌های داخلی و خارجی کشورها در روند زمانی با جهت‌گیری‌ها و راهبردهای گوناگونی مواجه می‌شود. در ریشه‌یابی این تغییرات پیوسته، جریان غالب علمی به اصل تغییرناپذیر منافع ملی استناد می‌کند؛ به گونه‌ای که تغییر رویکرد در سیاست خارجی تابعی از منافع و اقتضات یک کشور در بازه‌های زمانی گوناگون تعبیر می‌شود، اما پرسشی که به آن پاسخ داده نمی‌شود این است که منافع تعریف‌شده برای یک کشور چگونه شکل گرفته و چه نقشی می‌توان برای آن متصور شد؟ در شرایطی که سیاست خارجی بیانگر رویکرد کشور در عرصه بین‌المللی است، چگونه منافع در حوزه‌های متکثر بین‌المللی اولویت‌بندی می‌شوند؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، می‌توان گفت‌مان‌های هویت بین‌المللی را به مثابه گزاره‌ای در نظر گرفت که با تعریف نقش برای دولت-ملت در عرصه بین‌المللی منافع ملی را شکل داده و اولویت‌بندی می‌کنند.

سیاست خارجی جمهوری خلق چین در جهان امروز از جمله حوزه‌های سیاست‌گذاری‌ای محسوب می‌شود که تکثر گفت‌مان‌های هویت بین‌المللی در آن ظهور و بروز بسیاری یافته است. با رخداد انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹، مطابق انتظارات، هویت بین‌المللی چین به مثابه دولت کمونیستی تثبیت شد. در نتیجه، نقش‌هایی هم که این کشور برای خود تعریف کرد در همین راستا قرار گرفت. حمایت از سایر دولت‌های کمونیستی، رسالت مقابله با امپریالیسم و سرمایه‌داری و حمایت از جنبش‌های ضد امپریالیستی در سایر کشورها، از جمله این نقش‌ها بود. به همین ترتیب، منافع ملی چین متأثر از این گفت‌مان هویت بین‌المللی سمت و سوی خاصی به خود گرفت. این مسئله در شرایطی رخ می‌داد که احساسات ناسیونالیستی در چین جریان داشته و گفت‌مانی دیگر با اتکا بر تجربه یک قرن تحقیر تاریخی بر ضرورت کناره‌گیری از ایفای نقش بین‌المللی تأکید می‌کرد. با آغاز اصلاحات اقتصادی از آغاز دهه ۱۹۷۰ میلادی، چین کمونیست ناگزیر از گشایش اقتصادی و استقبال از جهان بیرون بود. به تدریج، روند تنش‌زدایی در سیاست خارجی چین حاکم شده و تعاملات بین‌المللی این کشور با قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی رو به فزونی گذاشت. تکمیل فرایند اصلاحات و لزوم تحقق ایده توسعه فزاینده، نخبگان سیاسی چین را به این درک رساند که ظرفیت‌های موجود بین‌المللی

باید در پرتو رابطه سازنده و به دور از تنش مورد بهره‌برداری قرار گیرد. تنش‌زدایی با آمریکا و کشورهای اروپایی و گسترش روابط با قدرت‌های بزرگ هویت بین‌المللی چین را با دگرذیسی عظیم مواجه کرد، به طوری که اگر تا دهه ۱۹۷۰ جهان سوم و بلوک کمونیستی محل رجوع سیاست خارجی این کشور محسوب می‌شد، اینک کشورهای همسایه و قدرت‌های بزرگ در تعامل فزاینده با چین قرار می‌گرفتند. به موازات این تحول و افزایش توان اقتصادی، نهادهای بین‌المللی به تدریج به عرصه تاخت و تاز دیپلماسی چین تبدیل شده و انتظارات از این کشور برای عملکرد به مثابه «قدرت مسئول» افزایش یافت.

نکته جالب توجه آنکه با وجود روند دگرذیسی و تغییر در هویت‌های بین‌المللی و شکل‌گیری منافع جدید برای چین، گفتمان‌های هویت بین‌المللی این کشور - از انزواگرایی ناسیونالیستی گرفته تا جهان‌گرایی - هیچ‌کدام کاملاً حاشیه‌ای نشده و در مقاطع زمانی گوناگون آثار خود را بر حوزه‌های تصمیم‌گیری این کشور بر جای گذارده‌اند؛ به گونه‌ای که برخی از تحلیل‌گران مسائل چین و شرق آسیا امروزه تنوع الگوهای رفتاری این کشور در محیط منطقه‌ای و جهانی را ناشی از این تکثر هویتی می‌دانند (Wang, 2012; Shambaugh, 2011, 2013). در همین راستا، این نوشتار با برجسته‌کردن اهمیت تنوع الگوهای رفتاری چین در موضوعات مختلف بین‌المللی (از بحران کره شمالی گرفته تا موضوع هسته‌ای ایران) و توجه به این مفروض که گفتمان‌های متکثر هویت بین‌المللی در این موضوع نقشی اساسی دارند، به دنبال ارائه پاسخ به این پرسش است که چرا سیاست خارجی چین در دوران بعد از انقلاب کمونیستی تا به امروز با روندی متکثر و رو به افزایش در عرصه گفتمان‌های هویت بین‌المللی مواجه بوده است؟ به همین منظور، به عواملی چون اصلاحات اقتصادی، تمایلات رهبران، اولویت‌نهادهای تصمیم‌گیری، ناسیونالیسم و هنجارها و مناظره‌های سیاست خارجی در سطح داخلی و دگرذیسی در هنجارهای بین‌المللی و چالش‌های ژئوپلیتیک در سطح خارجی به عنوان مؤلفه‌های تأثیرگذار بر تکثرگفتمان‌های هویت‌های بین‌المللی چین اشاره می‌شود.

با هدف واکاوی فرضیه حاضر، این نوشتار در بخش نخست به بررسی تئوریک رابطه هویت، هویت بین‌المللی با منافع و الگوهای رفتاری در سیاست خارجی کشورها پرداخته و در قالب بخش دوم، ضمن تشریح روندهای مرتبط با گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین، تبیین مؤلفه‌های اثرگذار بر تکثر این گفتمان‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد.

## الف. هویت و سیاست خارجی: رویکردی نظری

گفتمان‌های سیاست خارجی در هر کشور متأثر از مؤلفه‌های سطح داخلی و محیط خارجی مبین نوع نگرش به جایگاه کشور در روابط بین‌الملل و روابط با سایر کشورهاست. مفهوم منافع یا منافع ملی به عنوان جوهره و محرکه سیاست‌گذاری خارجی نیز تحت تأثیر نگرش هر کشور به جایگاه خود و خواست‌های خویش در محیط خارجی است. از این رو، موضوع هویت به مثابه تعریف کشور از جایگاه خود، یکی از محورهای اصلی مورد توجه در نظریه‌های روابط بین‌الملل و سیاست خارجی است. این مفهوم که بعضاً در برخی نظریه‌ها به عنوان متغیر مستقل و در برخی دیگر به عنوان متغیر وابسته مورد تحلیل و بررسی قرار می‌گیرد، از چنان اهمیتی برخوردار است که بسیاری از این نظریه‌ها از جمله خلع سلاح، نهادگرایی، صلح دموکراتیک و جنگ و صلح، خود را وامدار آن می‌دانند (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۰۷).

نظریه‌های اثبات‌گرا یا جریان اصلی در تحلیل خود از پدیده‌های بین‌المللی، نقشی ثانوی و وابسته برای هویت قائل بوده و آن را یکپارچه و ثابت فرض می‌کنند. واقع‌گرایی در شاخه‌های گوناگون آن، با اولویت‌بخشیدن به منافع ملی و ساختار نظام بین‌المللی، موضوع هویت را یا مفروض و یکپارچه در ذیل دولت فرض کرده و یا آن را تابعی از تأثیرات ساختاری در نظر می‌گیرد (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۲۸؛ Waltz, 1979). با این حال، در همین نظریه پذیرش گزاره‌هایی همانند سرشت هویتی انسان‌ها و دولت‌ها، ویژگی‌های کیفی جمعیت دولت‌ها، شکل‌گیری اتحادها بر مبنای فرایند خود/دیگری (قرائت واقع‌گرایی کلاسیک) (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۲۲۸) و تأکید بر نقش متغیرهای ذهنی، ادراکات و برداشت‌ها (واقع‌گرایی تدافعی) (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۵-۱۳۴) حاکی از توجه ضمنی به جایگاه این متغیر در توضیح الگوهای رفتاری کشورهاست. همانند واقع‌گرایی، لیبرالیسم نیز با مؤلفه‌هایی مانند توجه به کنش‌گران فراملی و فراملی، وجود بنیان‌های ما/دیگری در تکوین نظریه صلح دموکراتیک و شکل‌گیری هویت‌های نوین در قالب هم‌گرایی و نهادگرایی، نشان داده که هویت از جایگاهی مهم در فرایند نظریه‌پردازی برخوردار است (واعظی، ۱۳۹۰: ۱۳-۳۱۲).

در مقابل جریان اثبات‌گرا، چشم‌انداز و ظرفیت نظریه‌های بازتابی در جذب متغیر هویت به مثابه مؤلفه تحلیلی، به مراتب موسع‌تر است. در حالی که پست‌مدرنیسم بر شکل‌گیری هویت

از طریق ترسیم فضاهای دوگانه و نقش آن به عنوان برساخته‌ای اجتماعی برای کنترل دیگران و سرکوب دیگربودگی تأکید دارد، نظریه‌پردازان مکتب انتقادی با نفی نگرش عام‌گرایی علمی و اشاره به سوژه اجتماعی، توجه به نقش عوامل فرهنگی و تمدنی و درنظرگیری جهانی‌شدن و شکل‌گیری اجتماع جهانی، به عنوان عرصه بازنمایی هویت‌ها که نیازمند وجود انگیزه‌های اخلاقی و هویتی مشترک است، به جایگاه هویت و نقش تحلیلی آن اذعان دارند (واعظی، ۱۳۹۰: ۳۱۸-۳۱۴). در ورای این دو دسته از نظریه‌ها، شاید بتوان ادعا کرد نظریه سازه‌انگاری در قرائت متعارف آن که به عنوان راه میانه نظریه‌های روابط بین‌الملل از آن نام برده می‌شود، بیشترین توجه و مساهمت را به جایگاه و توان تبیینی هویت در عرصه روابط بین‌المللی داشته است. توجه سازه‌انگاران به مسئله هویت، به عنوان متغیری مهم در تبیین الگوهای رفتاری کشورها و توضیح روندهای سیاست خارجی از دو جهت قابل بررسی است: ساخت هویت و نسبت هویت و منافع.

- ساخت هویت: از حیث ساخت هویت، تأکید عمده سازه‌انگاران بر این محور است که انگاره‌ها و هویت‌ها چگونه ساخته می‌شوند؛ چگونه ظهور و بروز می‌یابند و چگونه به مسیر فهم دولت‌ها و پاسخ‌های آن‌ها به وضعیت‌های مختلف شکل می‌دهند (Walt, 1998: 41). هویت کشورها بر ترجیحات و کنش‌های آنها دلالت دارد. یک کشور دیگران را بر اساس هویتی که به آنها نسبت می‌دهد می‌فهمد. این در حالی است که هم‌زمان، هویت خود را از طریق رویه‌های اجتماعی بازتولید می‌کند. در حالی که سازه‌انگاران با هویت به مثابه مسئله تجربی برخورد می‌کنند که بایستی در درون زمینه تاریخی شناخته شود، نورئالیست‌ها فرض می‌کنند که تمامی واحدها در سیاست جهانی تنها دارای یک هویت معنادار بوده و آن هم دولت خود-منفعت‌گراست. در برابر این نگاه، سازه‌انگاران بر این گزاره تکیه دارند که «خود»ها و هویت‌های کشورها متغیری است که به زمینه‌های اجتماعی، تاریخی و سیاسی وابسته است (Hopf, 1998: 175-76). بنابراین، برای سازه‌انگاران نقش هویت در شکل‌دادن به رفتارها و الگوهای سیاست خارجی تابعی از عملکرد ساختار نبوده و یا اینکه مفروض در نظر گرفته نمی‌شود. با این حال، در میان سازه‌انگاران نیز در مورد سطح تحلیلی مؤثر در ساخت هویت تفاوت نظر وجود دارد. الکساندر ونت (1994) با تلقی از سازه‌انگاری به عنوان نظریه

ساختاری بین‌المللی، سه ادعای اصلی را در رابطه با آن مطرح می‌کند: ۱. دولت‌ها واحدهای اصلی تحلیل در نظریه بین‌المللی هستند؛ ۲. ساختارهای اصلی در نظام دولت‌ها بین‌اندوختنی هستند تا مادی؛ ۳. هویت‌ها و منافع دولت‌ها تا حد بسیاری تحت تأثیر این ساختارهای اجتماعی قرار دارند تا عواملی چون ماهیت انسانی و سیاست داخلی. از دید وی، «معانی جمعی به ساختارها شکل می‌دهند، ساختارها به کنش سازمان می‌بخشند و با مشارکت در این معانی جمعی هویت شکل می‌گیرد و چون هویت امری نسبی و رابطه‌ای است، تعهد به آن و اهمیت دادن به یک هویت خاص ثابت نخواهد بود» (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۳۱). در برابر این نگاه سیستمی که تأثیر ساختارها و فرایندهای بین‌المللی و تعاملات میان دولت‌ها را در شکل‌دادن، تثبیت و تغییر هویت‌ها برجسته کرده و اساساً به دنبال بررسی اینکه هویت‌ها چگونه شکل می‌گیرند نیستند، دسته‌ای دیگر از سازه‌انگاران همانند کتزشتاین قرار می‌گیرند که معتقدند شکل‌گیری هویت نه تحت تأثیر ساختار و فرایند بین‌المللی بلکه متأثر از سطح داخلی و ساختارهای بین‌اندوختنی موجود در آن است (Katezenstein, 1996). به عبارت دیگر قواعد، هنجارها و انگاره‌هایی که در محیط سیاست داخلی وجود دارد، هویت کنش‌گر را جهت می‌دهد. با وجود نگاه دوگانه موجود به خاستگاه هویت، باید اذعان داشت که هویت جمعی مدنظر ونت یا هویت اجتماعی ماقبل تعامل دولت‌ها ناشی از تعامل با جامعه داخلی است. از این رو، نمی‌توان میان هویت جمعی و هویت اجتماعی داخلی قائل به تفکیک شد و بایستی منشأ هویت دولت‌ها را در هر دو سطح داخلی و سیستمی در نظر گرفت (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۷۸-۱۷۶).

- **هویت و منافع:** در قالب جریان اصلی روابط بین‌الملل با قرائت واقع‌گرایانه، منافع محور اصلی و مفروض رفتار کشورها در عرصه بین‌المللی است. ساختار مادی بین‌المللی الگوهای رفتاری کشورها را به گونه‌ای ساماندهی می‌کند که هر یک از آنها عملکرد خود را بر مبنای منافع خویش توجیه کنند. اگرچه نواقح‌گرایان به همراه سازه‌انگاران در این مفروض اتفاق نظر دارند که منافع بر انتخاب دلالت دارد، اما دسته نخست منکر وجود منافع پیشینی برای کشور و شکل‌گیری آن به عنوان محصول رویه‌های اجتماعی قوام بخش به کارگزار و ساختار هستند. در مقابل، سازه‌انگاران معتقدند منافع نتیجه هویت بوده و داشتن هویت «قدرت بزرگ» بر مجموعه رفتارها و منافع متفاوتی از هویت «قدرت منطقه‌ای» دلالت دارد (Hopf, 1998: 176).

از دید ونت، منافع به آنچه کنش‌گران می‌خواهند اشاره دارد و از این رو، بیان انگیزه‌هایی است که به تبیین رفتار کمک می‌کنند. منافع مستلزم وجود هویت است زیرا کنش‌گر تا زمانی که نداند کیست و چه می‌خواهد، نمی‌تواند به دنبال نفع باشد. اگرچه بنا بر نظر خردگرایان، هویت‌ها با توجه به منافع برگزیده می‌شوند اما خود این منافع مستلزم وجود هویت‌های عمیق‌تری هستند (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۶). از دید سازه‌انگاران، منافع ناشی از روابط اجتماعی است و شکل‌گیری آن را نمی‌توان به صورت ماقبل اجتماعی متصور شد. کنش‌گران بین‌المللی در درون ساختارهای معنایی عمل می‌کنند که تجسم هنجارهای خاصی هستند و این کنش‌گران از طریق فرایند جامعه‌پذیری می‌آموزند که چه اولویت‌هایی (منافع) داشته باشند (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۸۲-۱۸۳). هویت دولت‌ها علاوه بر آنکه تحت تأثیر عوامل داخلی یا سیستمی تغییرپذیر بوده و از این جهت راه برای تغییر اولویت‌ها و منافع باز است، بازتاب گفتمان‌های مسلط هستند. به بیان دیگر، از دید سازه‌انگاران چون گفتمان بازتاب‌دهنده و مقوم باورها و منافع بوده و هنجارهای مقبول رفتاری را ایجاد می‌کنند، بایستی به گفتمان یا گفتمان‌های غالب در جامعه توجه کرد (Walt, 1998: 40). با وجود اهمیت هویت و نقش آن در تعیین منافع، سازه‌انگاران مانند ونت معتقدند هویت به تنهایی منافع و کنش را را تبیین نمی‌کند، زیرا بودن نمی‌تواند همان خواستن باشد. بنابراین، نباید یکی را به دیگری فروکاست. هویت‌ها بدون منافع فاقد هر نوع نیروی انگیزشی هستند و بدون هویت منافع جهت ندارد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۳۶). در نتیجه، هویت و منافع دارای نوعی رابطه مکمل هستند.

در رابطه با گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین باید در نظر داشت این دسته از هویت‌ها که بازتاب تعریف چینی‌ها از نقش‌های خود در عرصه بین‌المللی هستند، اول اینکه تحت تأثیر عوامل و متغیرهای درونی و نیز فرایندهای بین‌المللی شکل می‌گیرند؛ دوم، از چون هویت مقوم و تکوین‌بخش منافع است، تعدد گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین زمینه‌ساز اولویت‌بندی منافع در شرایط چیرگی یک گفتمان خاص بر سیاست خارجی این کشور است؛ سوم، با توجه به ماهیت متکثر هویت‌های بین‌المللی و عدم چیرگی کامل یک گفتمان هویتی در سیاست خارجی این کشور، الگوی رفتار نوسانی در یک مقطع خاص از این منظر قابل توجه است؛ چهارم، با وجود اینکه نقش هویت در تکوین منافع جمهوری خلق چین دارای اهمیت است، اما نباید از نقش منافع در ایجاد انگیزش و تقویت یک گفتمان هویت بین‌المللی چین غافل شد.

## ب. هویت‌های بین‌المللی و سیاست خارجی چین

افزایش روزافزون شاخص‌های قدرت جمهوری خلق چین، به ویژه در ابعاد اقتصادی و نوسازی نظامی بررسی الگوهای رفتاری در سیاست خارجی این کشور را از اهمیت والایی برخوردار کرده است. ارتقاء وجهه این کشور در دو دهه اخیر در کنار تغییر مشی مقامات حزب کمونیست باعث شده بسیاری از قدرت‌های بزرگ و محافل بین‌المللی خواهان ایفای نقش بیشتر این کشور در تدبیر امور بین‌المللی و کمک به ثبات و امنیت در حوزه‌های منطقه‌ای و جهانی شوند. در عین حال، نیازهای برآمده از تحولات داخلی نیز به مانند انتظارات جامعه بین‌المللی از این کشور باعث شده حوزه‌های سیاست‌گذاری خارجی این کشور دارای اهمیت شود. از همین رو، شاخص‌های تغییر و استمرار در سیاست خارجی و دلایل آن با حساسیت خاصی دنبال شده و از منظرهای گوناگونی به آن نگرسته می‌شود. در این میان، وجه تغییر و استمرار الگوهای رفتاری چین از آغاز هزاره جدید، در پی موضع‌گیری‌های این کشور در قبال موضوعات مهمی همچون بحران شبه‌جزیره کره، مسئله هسته‌ای ایران و تحریم‌های مرتبط با آن، چگونگی ایفای نقش سازمان ملل متحد در مدیریت بحران‌های بین‌المللی، جهت‌گیری در قبال تنظیم مناسبات با همسایگان در آسیای شمال و جنوب شرقی و نیز ایالات متحده آمریکا، این علاقه‌مندی را ایجاد کرده که چه تحولاتی در عرصه گفتمان‌های سیاست خارجی این کشور و تغییرات هویتی آن رخ داده و ارتباط آن با الگوهای رفتاری این کشور چگونه قابل تبیین است. به همین دلیل، توضیح جایگاه و تعریفی که چینی‌ها در قالب گفتمان‌های گوناگون سیاست خارجی در مورد نقش خود در عرصه بین‌المللی ارائه داده‌اند، واجد اهمیت می‌شود.

### ۱. گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین

منحنی تحول در هویت‌های بین‌المللی جمهوری خلق چین با فراز و نشیب‌ها و پیچیدگی‌های ویژه‌ای همراه است. اگر پیش از سده نوزدهم، هویت بین‌المللی این کشور متأثر از جایگاه آن در معادلات شرق آسیا به مثابه امپراتوری قدرتمند شرقی تثبیت شده بود، تحولات سیاسی مرتبط با این کشور از سال ۱۸۴۰ مصادف با جنگ‌های تریاک و اولین مواجهه رسمی با غرب تا سال ۱۹۴۹ باعث شد چین به عنوان کشوری مستعمره و وجه‌المصالحه رقابت قدرت‌های



استعماری شناخته شود (Pletcher, 2011: 231-265)، اما انقلاب کمونیستی سال ۱۹۴۹ با ثبات‌بخشیدن به حوزه عمومی این کشور، هویت بین‌المللی چین را برای اولین بار بعد از یک قرن تثبیت کرده و این کشور را به عنوان دولتی کمونیستی معرفی کرد. پیرو این تحول، ارتقاء شاخص‌های قدرت این کشور در کنار هم‌ذات‌پنداری آن با سایر کشورهای سابقاً مستعمره باعث شد هویت‌های بین‌المللی متکثری برای این کشور شکل گیرد. در ذیل این هویت‌های متکثر، طیفی از الگوهای رفتاری از توجه صرف به درون تا ضرورت ایفای نقش فعال در حوزه‌های عمومی جهانی پذیرفته و به اجرا درآمد.

انقلاب کمونیستی در سال ۱۹۴۹ باعث شد چین تحقق آرمان‌های کمونیسم از طریق ایجاد جامعه بی‌طبقه در محیط داخلی و مقابله با مظاهر سرمایه‌داری و امپریالیسم را در عرصه خارجی مورد توجه قرار دهد. اگرچه این هویت بین‌المللی منجر به تعریف نوع جدیدی از اتحاد و ائتلاف‌ها برای این کشور در عرصه جهانی شد (همکاری گسترده با شوروی در مقابله با غرب در دهه ۱۹۵۰)، اما تحقیر تاریخی ناشی از یک قرن تجربه استعمار این زمینه را مهیا کرده بود تا چین در پرتو دکترین «سه جهان» مائو خود را به مثابه پیشاهنگ جهان سوم و کشورهای درگیر در روند استعمارزدایی دیده و از این رو، نقش‌ها و منافع نوینی را برای خود تعریف کند. در پرتو این دو هویت، چینی‌ها در رابطه‌ای خصمانه با غرب به خصوص آمریکا قرار گرفته و به رغم روابط همکاری‌جویانه اولیه با شوروی در ادامه با گنجانیدن مسکو در قالب سوسیال امپریالیسم، شاخص‌های روابط تعارضی خود را با این همسایه شمالی و قدرتمند نشان دادند (شاهنده، ۱۳۷۰: ۶۹). این تحولات در شرایطی رخ می‌داد که بسیاری از جناح‌ها و گروه‌های تندرو در عرصه داخلی، با یادآوری محیط ناآرام بین‌المللی و زیان‌های ناشی از مشارکت در آن برای چین، خواهان تمرکز صرف دولت این کشور بر امور داخلی و بی‌توجهی به محیط خارجی بودند (انزواگرایان)، اما انجام اصلاحات اقتصادی در دهه ۱۹۷۰، هم‌زمان با چرخش نخبگان در این کشور، هویت بین‌المللی چین را با دگرذیسی عظیم مواجه کرد. در شرایط نوین که رشد و توسعه اقتصادی اولویت یافته و تحقق ایدئولوژی در گرو ایجاد چین قدرتمند دانسته می‌شد، ضرورت جذب سرمایه خارجی، کسب بازارهای بین‌المللی و رفع نیازهای مرتبط با منابع انرژی به عنوان

مؤلفه‌های اصلی قدرت اقتصادی سبب شد تعامل چین با جهان خارج، به ویژه غرب، رو به فزونی گذارده و هم‌زمان، انتظارات از این کشور برای هنجارپذیری در جامعه بین‌المللی و عملکرد به مثابه «قدرت مسئول»<sup>۱</sup> یا «سهام‌دار»<sup>۲</sup> افزایش یابد.

از سال ۱۹۷۸، با بهبودی در روابط پکن و واشنگتن، به تدریج روابط چین با سایر کشورها عادی شده و عضویت مجدد در سازمان ملل این کشور را بار دیگر به عنوان کنش‌گری قاعده‌پذیر به عرصه بین‌المللی معرفی کرد. رشد اقتصادی خیره‌کننده از اواخر دهه ۱۹۹۰ تا پایان اولین دهه از هزاره جدید (متوسط نرخ ۸ درصد) در کنار احیای جایگاه نهادین باعث شد پکن حضور فعال و بیشتری در مدیریت مسائل بین‌المللی داشته باشد (Fullilove, 2011: 63-64). این تحولات، هویت‌های بین‌المللی نوینی را همانند قدرت بزرگ، قدرت آسیایی و همکاری با نهادهای بین‌المللی برای پکن به وجود آورد که تغییر در الگوهای رفتاری و ایجاد منافع جدید، نتیجه طبیعی آن بود. با هدف ایجاد تمایز و معرفی گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین، وانگ سه هویت بین‌المللی چین<sup>۳</sup>، چین آسیا<sup>۴</sup> و چین جهان<sup>۵</sup> را شناسایی می‌کند. از دید وی، هویت نخست به کشوری اشاره دارد که اساساً سوسیالیست بوده و این سوسیالیسم با شاخصه‌های چینی بومی شده است. در این حالت، منافع چین در گرو تحقق آرمان‌های سوسیالیسم در محیط داخلی و خارج است. هویت بین‌المللی دوم، چین را به مثابه تمدنی شرقی معرفی می‌کند که حوزه قدرت و اولویت سیاست‌گذاری آن بایستی آسیا باشد. چین از دیرباز امپراتوری بزرگ آسیا بوده و باید این نقش هدایتی خود را بازیابد. در نهایت، عده‌ای دیگر هویت بین‌المللی چین را جهانی معرفی کرده و معتقدند منافع و نقش‌های این کشور بایستی فراتر از مرزهای ملی و منطقه‌ای در سطح جهان دیده شود؛ چنان‌که چین هم در جهان در حال توسعه واجد جایگاه بزرگی است و هم به مثابه قدرت در حال ظهور در کنار سایر قدرت‌های بزرگ قرار می‌گیرد (Wang, 2012: 7). برخی دیگر از ناظران بین‌المللی با اشاره به جایگاه پکن در مدیریت مسائل امنیت بین‌المللی از جمله بحران کره شمالی،

- 
1. Responsible Power
  2. Stakeholder
  3. China s China
  4. Asia s china
  5. World s china

بر این نظراند که هویت بین‌المللی چین از دو حالت دولت تسهیل‌گر محتاط<sup>۱</sup> یا دولت سازنده فعال<sup>۲</sup> خارج نیست. این کشور در قبال مسائل گوناگون بین‌المللی یا با اتخاذ رویکرد اول (در دهه ۱۹۹۰) صرفاً در مقام ناظر و بدون تمایل به تأثیر عملی وارد می‌شد یا با اتخاذ هویت دوم به مدیریت بحران و ارائه راه‌حل با اولویت صلح و ثبات بین‌المللی می‌پردازد (Lee, 2013: 312-331). با وجود این تقسیم‌بندی‌ها، دیوید شامبا از جمله مهم‌ترین تحلیل‌گران مسائل چین در تقسیم‌بندی دقیق‌تر، تکثر هویتی چین را بازنمایانده و معتقد است سیاست خارجی این کشور تحت تأثیر این تکثر هویتی، هم‌زمان هم قدرت‌های بزرگ را کلیدی می‌داند؛ هم نواحی پیرامونی را اولویت می‌بخشد؛ هم بر نقش بنیادی کشورهای در حال توسعه تأکید می‌ورزد و هم به اهمیت فراوان نهادهای بین‌المللی چندجانبه اشاره می‌کند. از دید وی، این تعدد گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین با شاخصه پراکندگی فراوان به تفکر چینی‌ها در مورد سایر کشورها، مناطق و موضوعات بین‌المللی شکل داده است. مهم‌ترین این هویت‌ها<sup>۳</sup> عبارتند از:

- **بومی‌گرایی:** طرفداران گفتمان بومی‌گرایی<sup>۴</sup> که بعضاً از آنها با عنوان «انزواگرایان» نیز نام برده می‌شود، غالباً شامل گروه‌های پوپولیست، ملی‌گرایان بیگانه‌ترس<sup>۵</sup> و مارکسیست‌های ارتدوکس می‌شود. این گروه‌ها که عمدتاً در ذیل مؤسسات پژوهشی کمیته مرکزی حزب و آکادمی علوم اجتماعی چین (CASS)<sup>۶</sup> قرار می‌گیرند، به جهان خارج بی‌اعتماد بوده و به دنبال تحقق استقلال کامل ملی هستند. این دسته ضمن انتقاد شدید از غرب به ویژه آمریکا معتقدند مشارکت چین در عرصه بین‌المللی به تمامیت سوسیالیستی این کشور و فرهنگ آن ضربه وارد کرده و استقلال و حاکمیت چین را مورد مصالحه قرار داده است. از این رو، آنها معتقدند چین بایستی با متوقف کردن حضور بین‌المللی (به خاطر بی‌اعتمادی به نهادهای بین‌المللی) و بستن درهای خود، تأکید عمده را بر انتقاد از نظم ناعادلانه بین‌المللی کنونی بگذارد. از دید آنها نظم

- 
1. Cautious Accommodator
  2. Active Constructor

۳. مطالب این بخش تلخیصی است از: (Shambaugh, 2011, 2013)

4. Nativism
5. Xenophobic Nationalists
6. China Academy of Social Sciences

موجود ناعادلانه و به نفع دولت‌های ثروتمند سرمایه‌داری بوده و تغییر در وضع کشورهای در حال توسعه، در گرو تغییر این نظم و بازتوزیع درآمد میان شمال و جنوب است.

بومی‌گرایان در عرصه داخلی با انجام اصلاحات به سبک غربی مخالف کرده و معتقدند این نوع از اصلاحات باعث ظهور سرمایه‌داری شده و سیاست خارجی متناسب با آن که بر تکامل صلح‌آمیز<sup>۱</sup> تأکید دارد، ماحصل تلاش غرب برای به تحلیل بردن حاکمیت حزب کمونیست است. آنها با بیان اینکه سیاست تکامل صلح‌آمیز برای چین معادل آن چیزی است که در سایر کشورها با عنوان انقلاب‌های رنگی رخ نموده، بر این باورند که برای پیش‌گیری از آن بهترین راه حل بستن درهای کشور است. رویکرد منفی بومی‌گرایان به محیط خارج به همین نکات ختم نمی‌شود. آنها متأثر از عقاید مارکسیست-لنینیستی به جهانی‌شدن نیز تاخته و آن را صرفاً فرایند بین‌المللی‌شدن سرمایه می‌دانند و با اشاره به بحران‌های مالی غرب به خصوص آمریکا در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۰۹، آن را نماد بارز این مسیر معرفی می‌کنند که طی آن سرمایه‌داری انحصاری دولت منجر به آسیب رساندن به تمامی کشورها شد. از دید صاحب‌نظران این مکتب هویتی از جمله فانگ نینگ<sup>۲</sup> - مدیر بخش علوم سیاسی مؤسسه CASS-، تحولاتی از این دست در کنار رویکردهای امپریالیستی در جنگ آمریکا علیه عراق در عمل نشان داد دوران تئوری «صلح و توسعه»<sup>۳</sup> دنگ شیائوپنگ به پایان رسیده است. به همین دلیل آنها با انتقاد از سیاست خارجی نرم چین در برابر آمریکا به عنوان سردمدار نظم موجود، صحبت از همکاری استراتژیک میان پکن با واشنگتن را صرفاً توهم می‌دانند. از این رو، می‌توان گفت این رویکرد هویتی دارای مؤلفه‌های ملی‌گرایی افراطی و ضد آمریکایی قدرتمندی است.

در سال‌های گذشته، این وجه فکری در حوزه‌های عمومی و دانشگاهی چین با انتشار کتاب‌هایی مانند چینی که می‌تواند بگوید نه<sup>۴</sup>؛ چین ناراضی است<sup>۵</sup>؛ چه کسی در چین ناراضی است<sup>۶</sup> و چرا چین ناراضی است<sup>۷</sup> متبلور شده است. دیوید شامبا (2013) با بررسی دقیق

- 
1. Peaceful Evolution
  2. Fang Ning
  3. Peace and Development
  4. China Can Say No (Zhongguo Keyi Shuo Bu)
  5. China is Unhappy (Zhongguo bu Gaoxing)
  6. Who is in China Unhappy (Shei Zai Zhongguo bu Gaoxing?)
  7. Why is China Unhappy (Zhongguo Weishenma bu Gaoxing?)

خاستگاه و ویژگی‌های هر یک از نویسندگان این آثار معتقد است این کتب حاوی سبکی مجادله‌جویانه و لفاظی است تا یک تحلیل سیاست‌گذارانه دقیق. تمامی این آثار دارای محتوایی شدیداً ضد غربی و ضد آمریکایی بوده و خصومت علیه اروپا و آمریکا به صراحت در تمامی آنها ابراز شده است. در این آثار بر «گسست کیفی»<sup>۱</sup> از غرب تأکید می‌شود. از دید شامبا این مفهوم به نوعی از ابزار رقابت‌های ضد بیگانه‌پرستی دلالت دارد که هدف از آن مقابله با نفوذ و افکار خارجی به درون چین است. هدف دیگر این دسته از آثار، حمله به آن بخش از نخبگان چینی است که از دید نویسندگان این کتب مفتون و مرعوب غرب شده‌اند. لزوم تنبیه غرب، هدایت تجارت خارجی با نیروی نظامی، شکل‌دادن به گروه‌های هم‌پیوند در خارج از کشور، ملغمه‌های عجیب دیگری از این کتاب‌هاست که برای چین تجویز می‌شود.

با وجود اینکه افکار و رویکردهای این مکتب در برخی ادوار توانسته تأثیرگذار باشد، اما به نظر می‌رسد تحركات دنگ در حدود سال‌های ۱۹۹۰ با تمجید از رشد صنعتی چین در نواحی جنوبی کشور، محکوم‌کردن چپ‌گرایی، تعیین جانشینان بعدی دولت و سخنرانی‌های متعدد در ستایش اصلاحات و سوسیالیسم سرمایه‌داری تا حدی مانع از تبدیل شدن این رویکرد به گفتمان غالب در حوزه سیاست‌گذاری داخلی و خارجی شده است. با این حال، تداوم معضل تناقض‌ها میان اقتصاد متمرکز مبتنی بر برنامه‌ریزی با اقتصاد آزاد، مالکیت جمعی با مالکیت خصوصی و ماهیت تبعیض‌آمیز نظم بین‌المللی، بحران مالی در سرمایه‌داری غربی به شواهدی برای این مکتب در جهت تأیید ادعاهای خود در سال‌های اخیر تبدیل شده و به همین دلیل نیز مؤلفه‌های انزواگرایی در سایر مکاتب به جز جهان‌گرایی همچنان با فراز و فرودهایی ادامه داشته است.

- رئالیسم<sup>۲</sup>: این مکتب به عنوان گفتمان غالب در ارتباط با هویت‌های بین‌المللی چین شناخته شده و در تفکرات و جهان‌بینی روشنفکران چین در چند سده اخیر ریشه دارد. عمل‌گرایی بیشتر و بیگانه‌ترسی کمتر، وجوه اصلی این رویکرد در مقایسه با بومی‌گرایی است. در قالب این گفتمان، دولت-ملت به عنوان واحد اصلی تحلیل پذیرفته شده، محیط

---

1. Qualified Break  
2. Realism

بین‌المللی، آنارشیک و غیر قابل پیش‌بینی تصور می‌شود و با این ادعا که مسائل و موضوعات بین‌المللی به درون مرزها نفوذ می‌کنند، مخالفت می‌شود. در نتیجه، خودیاری برای کشورها اصلی اجتناب‌ناپذیر است. با پذیرش این مفروضات، طرفداران این گفتمان که عمدتاً در ذیل ارتش و برخی دانشگاه‌ها و گروه‌های فکری فعال هستند، معتقدند چین بایستی از قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی خود برای افزایش نفوذ استفاده کرده و در عین حال، حس محدودبودن آن را نیز داشته باشد. رئالیست‌های چینی در قالب خوانش تهاجمی آن بر این نظراند که چین بایستی به قدرت ملی جامع با محوریت قدرت نظامی و اقتصادی توجه داشته باشد تا بتواند نفوذ خود را گسترش دهد. حضور قدرتمند نظامی در اقیانوس آرام یا ممانعت از فروش اسلحه توسط آمریکا به تایوان، نمونه‌هایی از پیشنهادهای این دسته از رئالیست‌هاست. در برابر این دسته، رئالیست‌های تدافعی قرار می‌گیرند که با وجود اتفاق نظر در مفروضات بنیادی، بر دیپلماسی و قدرت فرهنگی تأکید می‌کنند. آنها با وجود موافقت با گسترش توان نظامی چین معتقدند این توان بایستی در مسیر بازدارندگی قرار گیرد زیرا در جهان امروز اولویت اصلی برای چین حفظ دستاوردها و مقابله با تهدیدات از طریق پیش‌گیری از اقدام سایر کشورهاست. استفاده از قدرت اقتصادی مانند بهره‌گیری از اهرم بدهی‌های آمریکا و یا بهره‌گیری از قدرت نظامی برای افزایش توان بازدارندگی در این گفتمان توصیه می‌شود. رئالیست‌ها با بدبینی به محیط بین‌المللی و گسترش روابط با تایوان و آمریکا، تعریف محدودی از منافع ملی چین ارائه کرده و مسائلی همچون جهانی‌شدن، چالش‌های فراملی و تدبیر امور جهانی<sup>۱</sup> را نمی‌پذیرند. هم‌نوا با بومی‌گرایان، رئالیست‌ها معتقدند تلاش غرب برای قراردادن نام چین در قالب مدیریت و تدبیر امور جهانی، دامی خطرناک با هدف ایجاد محدودیت برای چین است.

از منظر برخی دیگر از رئالیست‌های چینی، گذشته توأم با ضعف و فترت چین این الزام تاریخی را برای این کشور ایجاد کرده تا با افزایش قدرت خود بر علیه کشورهایی که در گذشته خواهان ضعف و استثمار چین بوده‌اند وارد عمل شوند. در همین راستا، شن دینگلی<sup>۲</sup> استاد

---

1. Global Governance

2. Shen Dingli

برجسته روابط بین‌الملل در دانشگاه فودان شانگهای معتقد است «در ده یا بیست سال آینده چین یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان فناوریهای پیشرفته خواهد بود و ممکن است تحریم‌های محدودکننده‌ای علیه کسانی اعمال کند که این کار را با چین انجام داده‌اند». همین نویسنده در جای دیگری می‌گوید «چین قدرت بزرگ است، ما می‌توانیم یک کشورها را هدایت کنیم. هیچ کس نباید تلاش کند ما را رهبری و هدایت کند، هیچ کس نباید به ما بگوید چه کاری را انجام دهیم» (Wellington Conference on Contemporary China Report, 2010).

یان ژتونگ<sup>۱</sup> از دانشگاه سینگ هوا<sup>۲</sup> و ژان رویژوانگ<sup>۳</sup> از دانشگاه نانکای<sup>۴</sup> دو تن دیگر از نظریه پردازان رئالیست چینی هستند که با عقبه تجربه کلاس‌های کنت والتز به تقویت نگاه رئالیستی در سیاست خارجی چین کمک کرده‌اند. از دید یان، ظهور مسالمت‌آمیز، نظریه خطرناک برای حوزه سیاست‌گذاری چین است، زیرا حاوی این پیام برای دشمنان است که چین برای محافظت از حاکمیت و منافع خود هیچگاه قدرتمند عمل نخواهد کرد. انتشار کتاب ظهور چین<sup>۵</sup> وی در سال ۱۹۹۷ نشانگر نگرش سخت وی برای استفاده از ابزار قهری در عرصه بین‌المللی و به خصوص جهت اعاده تایوان و تجهیز نظامی چین به شمار می‌رود. به مانند وی، برای ژان نیز نگرش‌های «توسعه مسالمت‌آمیز» یا «جهان چندقطبی»، ایده‌های اشتباهی هستند که با قضاوت و ارزیابی نادرست از شرایط بین‌المللی می‌تواند منجر به فاجعه در سیاست‌گذاری چین شوند. از دید یان، آمریکا سال‌ها به چین ضربه وارد کرده و حال چین حق دارد و باید ناراضی باشد. اگر چین از وضعیت گذشته رضایت داشته باشد، آمریکا باز هم تمایل خواهد داشت از منافع چین سوء استفاده کند و در نتیجه، چین به دست‌نشانده آمریکا تبدیل خواهد شد (Cited in Shambaugh, 2011: 13).

با وجود اینکه نگاه مکتب رئالیستی گفتمان تقریباً غالب حوزه سیاست‌گذاری چین در سال‌های گذشته بوده و تأثیرات خود در رفتارهای بین‌المللی به جای نهاده، اما مجموعه این رویکردها در بیان شامبا، رئالیست‌ها را درگیر نوعی تناقض هستی‌شناختی کرده است. شامبا به

---

1. Yan Xuetong  
2. Tsinghua University  
3. Zhan Ruizhuang  
4. Nankai University  
5. China Rise

نقل از دینگ کویسونگ<sup>۱</sup> دبیر کل کمیسیون اصلاحات چین، به این جمع‌بندی می‌رسد که چینی‌ها از یک سو معتقدند که به موازات افزایش قدرت چین منافع این کشور در محیط خارجی افزایش یافته و یکی از راه‌های حفاظت یا تداوم‌بخشیدن به آنها کنش به مثابه کشور امپریالیستی و جنگ طلب است، یعنی کشوری که توان و تمایل آن را دارد تا در هر زمان ممکن و مورد نیاز برای دفاع از منافع خود با بهره‌گیری از تمامی ابزارها به ویژه ابزار نظامی وارد عمل شود. از سوی دیگر، تجربه و گذشته تاریخی چین در تعامل و مواجهه با محیط خارجی در عمل این گزینه را غیر ممکن ساخته (Shambaugh, 2013: 27)، زیرا چین به رغم تجربه چندین قرن فرمان‌روایی در مناطق شرقی آسیا و عملکرد به عنوان قدرت برتر، هیچگاه آغازگر جنگ‌های بزرگ و توسعه‌طلبانه و در برهه‌هایی از تاریخ نیز قربانی این نگاه فرهنگی خود شده است.

- **مکتب قدرت‌های بزرگ**<sup>۲</sup>: در ذیل این مکتب، تأکید اصلی بر ضرورت گسترش روابط با قدرت‌های بزرگ در عرصه بین‌المللی از جمله آمریکا، روسیه، اروپا و ژاپن قرار می‌گیرد. طرفداران این دیدگاه که عمدتاً شامل متخصصان مسائل آمریکا، روسیه، ژاپن و اروپا در دانشگاه‌ها و وزارت خارجه چین هستند، ضمن کم‌توجهی به روابط با کشورهای در حال توسعه و الزامات چندجانبه‌گرایی معتقدند نداشتن رابطه باثبات با قدرت‌های بزرگ مغایر با منافع ملی بوده و سایر حوزه‌های روابط خارجی چین، به ویژه در مناطق را متأثر می‌کند. از دید آنها، رهبران چین آن‌قدر پراگمات هستند که روابط خود را با قدرت‌های بزرگ حفظ کنند، زیرا عدم رابطه با آنها هزینه‌بر خواهد بود. در قالب این مکتب، محرک نوسازی چین و الزامات آن از جمله سرمایه‌گذاری و فناوری مهم‌ترین دلیل برای گسترش روابط با قدرت‌هاست.

در این دیدگاه، رابطه با آمریکا «کلید کلیدها»<sup>۳</sup> معرفی شده و این اعتقاد وجود دارد که حفظ رابطه هماهنگ با واشنگتن باید در صدر اولویت‌های سیاست خارجی چین باشد. افرادی مانند وانگ جیسی<sup>۴</sup> از دانشگاه بیجینگ، جین کانرونگ<sup>۵</sup> از دانشگاه رنمین<sup>۶</sup>، چوی لیرو<sup>۷</sup> از

- 
1. Ding Kuisong
  2. Great Powers School
  3. key of the Keys
  4. Wang Jisi
  5. Jin Canrong
  6. Renmin University
  7. Cui Liru



مؤسسه روابط بین‌الملل معاصر چین<sup>۱</sup> که همگی عضو جامعه مطالعات آمریکا نیز هستند، معرف این رویکرداند. این طرفداران نگاه آمریکایی در سیاست خارجی چین، در دوره ریاست جمهوری جیانگ زمین، به خاطر سیاست کلی این کشور در تنش‌زدایی با غرب به خصوص با آمریکا در آن دوره از نفوذ فراوانی برخوردار بودند، اما از سال ۲۰۰۳ و هم‌زمان با آغاز ریاست جمهوری هو جیتائو و تأکید وی بر لزوم نگاه هماهنگ در سیاست خارجی، توجه به بسط روابط با کشورهای جهان سوم و استفاده از دیپلماسی همسایگان و فرامنطقه‌ای، نگاه آمریکایی تا حدی دامنه تأثیرگذاری خود را از دست داده است. این موضوع در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۳، هم‌زمان با افزایش تنش‌های منطقه‌ای چین با همسایگان و مخالفت با حضور نیروهای خارجی در منطقه تشدید شد.

دومین رویکرد در ذیل مکتب قدرت‌های بزرگ شامل طرفداران گسترش روابط با روسیه است. از دید هواداران این نگاه، اگرچه روسیه به مانند اروپا و آمریکا دارای مزایای مهمی مانند سرمایه یا فناوری برای چین نیست، اما این کشور یکی از بزرگ‌ترین عرضه‌کنندگان منابع انرژی و تجهیزات نظامی بوده و مکان مناسبی برای سرمایه‌گذاری محسوب می‌شود. از این رو، در موارد مخاطره، حفظ و گسترش روابط با روسیه برای امنیت ملی چین حیاتی است. طرفداران رویکرد روسیه محور مانند پان وی<sup>۲</sup> از دانشگاه پکن معتقدند آمریکا برای چین بن‌بست و مانع محسوب می‌شود و تصور روابط استراتژیک با این کشور تفکری مبتنی بر بیان آمال و آرزوهاست که زیان‌های آن برای منافع چین بیش از مزایای آن است. از دید آنها، سیاست خارجی چین بایستی تعدیل شده و به روابط با مسکو بهای بیشتری دهد. به همین جهت نیز در سال‌های اخیر طرفداران گسترش روابط با روسیه به یکی از منتقدان جدی نگاه دنگ در بازکردن درهای کشور به سوی قدرت‌های توسعه یافته غربی تبدیل شده‌اند.

کشورهای اروپایی نیز اگرچه قبل از سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۷ به عنوان یکی از ستون‌های چندجانبه‌گرایی مد نظر چین در نظر گرفته می‌شدند، اما رویکرد متفرد این اتحادیه در تعامل با سوی دیگر آتلانتیک و اهمیت سیاست خارجی و امنیتی اروپا در سال ۲۰۰۸ که مانع از

---

1. China Institute of Contemporary International Relations

2. Pan Wei

تداعی آنها برای چین به مثابه قدرت نوین در حال ظهور بود، باعث شد طرفداران گسترش روابط با اروپا مجال زیادی برای تأثیرگذاری بر حوزه‌های تصمیم‌گیری نداشته باشند. با وجود اینکه در سال‌های اخیر رویکرد مقامات چین به گونه‌ای سامان یافته بود که به روابط با هر یک از قدرت‌ها اهمیت زیادی داده می‌شد، اما به موازات تغییر در نسل رهبران و انتظارات آنها و افزایش الزامات گوناگون توسعه از انرژی و فناوری و سرمایه گرفته تا بازارهای مصرفی به ویژه در دوره هوجیتائو توجه چین به روابط خارجی از جامعیت بیشتری برخوردار شده و با هدف ایجاد توازن در جهت‌گیری سیاست خارجی به توسعه روابط با سایر مناطق و کشورها نیز توجه شده است.

- **هویت آسیایی:** در برابر مکتب قدرت‌های بزرگ، مکتب هویت آسیایی<sup>۱</sup> به عنوان راه میانی بین جهان‌گرایی و بومی‌گرایی معتقد است چین کشور آسیایی بوده و در نتیجه اولویت‌های سیاست خارجی آن نیز باید در این ناحیه و کشورهای همسایه متمرکز شود. از دید آنها، اگر چین را به عنوان کشوری در نظر بگیریم که به لحاظ موقعیت ژئوپلیتیک در مرکز آسیا قرار می‌گیرد و توان ایجاد ارتباط با سیستم‌های تابعه گوناگون از جنوب شرقی آسیا و حوزه اقیانوس هند گرفته تا خاورمیانه و آسیای مرکزی را داراست و همین موضوع باعث شده در بسیاری از مسائل آسیا درگیر باشد. بنابراین، نمی‌توان از اهمیت همسایگان و تعامل با کشورهای آسیایی غافل شد. حلقه فکری این گروه که در سال‌های اخیر در وزارت خارجه متمرکز بوده بر این نظراند که اگرچه همسایگان چین عمدتاً کشورهای پیشرفته و باثباتی نیستند، اما در صورت بی‌توجهی به آنها مانع اصلی در برابر توسعه کشور و تحقق امنیت ملی خواهند بود. در نتیجه، ایجاد روابط باثبات و زدودن تصور منفی آنها از نیات چین بایستی در مرکز توجه قرار گیرد.

مکتب هویت آسیایی اگرچه بر گسترش روابط با کشورهای آسیایی و به ویژه همسایگان تأکید دارد، اما این موضوع هرگز به معنای منحصراً کردن روابط به این منطقه و کشورها نیست، بلکه طرفداران آن بر این اعتقاد هستند که اهمیت آسیا و همسایگان در سیاست خارجی جمهوری خلق چین نباید به نفع روابط با قدرت‌های بزرگ و مزایای ناشی از آن مصادره شود، بلکه بایستی به طور نسبی توجه چین به توسعه روابط با محیط پیرامونی خود اولویت داشته باشد. نمود عینی

تأثیرگذاری این هویت بر سیاست خارجی چین در دهه ۱۹۹۰، با دیپلماسی پیرامونی یا همسایه خوب<sup>۱</sup> تحقق یافت؛ به طوری که چین تلاش کرد با کمک به حل بحران مالی ۱۹۹۸ در آسیا خود را به عنوان قدرت علاقمند به شکوفایی، صلح و توسعه در منطقه نشان دهد.

- **مکتب جهان جنوب**<sup>۲</sup>: با وجود اینکه در نتیجه رشد اقتصادی و ارتقاء شاخص‌های قدرت ملی از چین به عنوان قدرت بزرگ نام برده می‌شود، طرفداران هویت بین‌المللی جهان سوم‌گرا یا جهان جنوب معتقد به ضرورت همراهی چین با کشورهای در حال توسعه هستند. طرفداران این رویکرد با ابتدای هویت چین بر مجموعه کشورهای در حال توسعه بر این نظراند که تأکید بر نگرش جهان سومی زمینه‌ساز حمایت جمعی دیپلماتیک مهم برای چین در سایر حوزه‌ها می‌شود. چین باید از منافع جهان سوم با تأکید بر موضوعاتی چون اصلاح نهادهای بین‌المللی، برنامه توسعه هزاره، مشارکت بیشتر و فعال در اجلاس‌های گروه ۲۰ (G20) و تقویت گروه بریکس (BRICS)<sup>۳</sup> حمایت کند، زیرا این امر علاوه بر تأمین منافع چین افزایش قدرت نرم این کشور را در پی خواهد داشت.

اینان با ردّ نگاه یک‌دست به کشورهای جهان سوم معتقدند کشورهای جهان سوم را در سه دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد: دسته نخست شامل اقتصادهای تازه صنعتی‌شده مانند برزیل، شیلی، آفریقای جنوبی، کره جنوبی و ترکیه هستند. دسته دوم کشورهای در حال توسعه با درآمد متوسط هستند که نمونه آنها مکزیک و تایلند و سایر کشورهایی است که تولید ناخالص داخلی سرانه آنها بین ۸۰۰ تا ۷۰۰۰ دلار در نوسان است. گروه سوم شامل کشورهای کمتر توسعه‌یافته عمدتاً در جنوب صحرای آفریقا و جنوب آسیا هستند. در شرایطی که نمی‌توان نگاهی یکسان به ماهیت روابط به هر یک از این دسته‌ها داشت، وظیفه چین نیز اتخاذ رویکردی است که طی آن با هر یک از این گروه از کشورها متناسب با مقتضیات آنها تعامل کند. علاوه بر این، ظرفیت کمی و کیفی این کشورها در حوزه نهادهای بین‌المللی و افکار عمومی جهانی می‌تواند به توانایی هرچه بیشتر چین در چانه‌زنی با غرب در موضوعاتی مانند تبت، تایوان، حقوق بشر و تغییرات آب و هوایی کمک کند. بنابراین، در قالب این مکتب، چین به مثابه قدرت تجدید نظر طلب

---

1. Peripheral or Good Neighbourness Diplomacy

2. Global South School

3. Brazil,Russia,India,China,South Africa

تصور می‌شود تا قدرت حافظ وضع موجود، زیرا برای آنها نظم موجود بین‌المللی ناعادلانه بوده و وزن و جهت آن به نفع قدرت‌های توسعه‌یافته است.

- چندجانبه‌گرایی گزینشی<sup>۱</sup>: در مورد ایفای نقش چین در تدبیر امور جهانی، اختلاف دیدگاه‌های زیادی در میان سیاست‌گذاران و محافل علمی این کشور وجود دارد. برخی از آنها معتقدند چین نه آمادگی مشارکت جهانی کامل را داراست و نه توانایی آن را. چنانکه دیوید شامبا (2013) به نقل از یکی از متخصصان مسائل بین‌المللی چین می‌آورد که «چینی که حتی نمی‌تواند خودش را مدیریت کند، چگونه می‌تواند به مدیریت جهانی بپردازد». برخی دیگر نیز تدبیر امور جهانی را صرفاً دامی از جانب غرب برای استحاله توان و ایجاد هزینه برای این کشور می‌دانند. با این حال، با افزایش اهمیت و جایگاه نهادهای بین‌المللی و چندجانبه در فرآیند تدبیر امور جهانی و هم‌زمان، ظهور بین‌المللی چین، توجه برخی از سیاست‌گذاران چینی به این سو معطوف شد که پکن باید از ظرفیت این نهادها در راستای اهداف و منافع خود استفاده کند. از دید آنها، چین با افزایش تدریجی و گزینشی مشارکت جهانی خود (در ارتباط با منافع و امنیت ملی) باید نقش جهانی بیشتری ایفا کند تا بتواند انتظارات بین‌المللی از خود را به صورت جهت‌دار و منفعت‌گرایانه پاسخ گوید.

قائلان به این هویت بین‌المللی، در حالی که در مورد مصادیق مشارکت جهانی از سازمان ملل گرفته تا امور پیرامونی و مشارکت چندملیتی با سایر قدرت‌ها اختلاف نظر دارند، با تقویت این فرضیه که چندجانبه‌گرایی و تدبیر امور جهانی صرفاً دامی از جانب غرب برای ایجاد خدشه در حاکمیت چین و درگیرسازی آن در امور غیرمرتبط است، معتقدند اولاً چین نباید در این دسته از فعالیت‌ها خود را از سایر قدرت‌ها جدا کرده و تمام مسئولیت را یکجا بپذیرد؛ دوم اینکه مشارکت باید به صورت گزینشی صورت گرفته و با مبانی قدرت ملی چین متناسب باشد؛ سوم اینکه با استراتژی ابهام‌دنگ<sup>۲</sup> خوانایی داشته باشد و در نهایت باید در نظر داشت تدبیر امور جهانی، تاکتیک است نه فلسفه.

### 1. Selective Multilateralism

۲. اشاره به این گفته دنگ در مورد راهبرد چین در روابط خارجی که وظیفه چین «منتظر ماندن، پنهان کردن شفافیت، عدم تعقیب رهبری اما انجام برخی اقدامات» است.

طرفداران چندجانبه‌گرایی با استناد به استراتژی ابهام‌دنگ طی نشست سالانه انجمن روابط بین‌الملل در لانژو<sup>۱</sup> در سال ۲۰۱۰ به این نتیجه رسیدند که رعایت ده اصل می‌تواند به انطباق این استراتژی با وضعیت کنونی چین و نظام بین‌المللی کمک کرده و به کارآمدی آن بینجامد. این ده اصل عبارتند از:

۱. با ایالات متحده درگیر نشوید؛
۲. نظام بین‌المللی را در تمامیت آن به چالش نکشید؛
۳. از ایدئولوژی برای هدایت و جهت‌دادن به سیاست خارجی استفاده نکنید؛
۴. محور و مرکز ثقل جناح ضد غربی در عرصه بین‌المللی قرار نگیرید؛
۵. با اکثریت کشورها حتی در شرایطی که حق با ماست معارضه نکنید؛
۶. مصالحه و بده‌بستان را فراموش کنید؛
۷. بازی و کنش بر مبنای منافع متقابل را بیاموزید؛
۸. در مورد منافع اصلی چین به ویژه انسجام و اتحاد کشور مصالحه نکنید؛
۹. به ایجاد کالاهای عمومی بین‌المللی در حوزه‌های مورد نیاز اقدام کنید؛
۱۰. تصویر بین‌المللی چین را با توجه‌کردن و حساسیت نشان‌دادن به وقایع جهانی تغییر دهید (Shambaugh, 2011: 19).

به همین دلیل، اهتمام چین در تدبیر امور جهانی باید به گونه‌ای باشد که هم به عنوان «قدرت مسئول» دیده شود و هم اینکه صرفاً از دید دیگران سواری‌گیرنده مجانی<sup>۲</sup> تصور نشود. به همین جهت نیز شامبا (2013) معتقد است طرفداران این نوع از مشارکت بین‌المللی چین، بیش از آنکه چندجانبه‌گرا<sup>۳</sup> باشند، «چندملی‌گرایان گزینشی»<sup>۴</sup> هستند. به این معنا که چین تمایل دارد در مسائل بین‌المللی درون گروه‌های کوچکی از کشورها فعالیت کند تا نهادهای رسمی و ثابت بین‌المللی. مشارکت گزینشی چین در بحران هسته‌ای کره شمالی و موضوع هسته‌ای ایران نمونه‌هایی از این عملکرد تلقی می‌شود.

---

1. Lanzhou  
2. Free Rider  
3. Multilateral  
4. Selective Multinationalists

- جهان‌گرایی<sup>۱</sup>: در انتهای طیف هویت‌های بین‌المللی چین و درست در نقطه مقابل هویت بومی‌گرا، معتقدان به نگاه جهان‌گرایانه قرار می‌گیرند که بر ضرورت حضور چین در حل و فصل بسیاری از موضوعات بین‌المللی متناسب با جایگاه این کشور تأکید دارند. اگرچه این مکتب دارای خاستگاهی التقاطی بوده و افراد و گروه‌هایی از سازه‌انگاران تا طرفداران مکتب انگلیسی در آن حضور دارند، اما از حیث مفاهیم و گزاره‌ها عمدتاً مشابه نهادگرایان لیبرال در غرب بوده و به لحاظ فلسفی به انسان‌گرایی و جهانی‌شدن تکیه می‌کنند. اینان با تأکید بر ضرورت محدودشدن حاکمیت دولت، حل چالش‌های فراملی را در گرو همکاری فراملی می‌دانند. تمرکز تحلیلی بر امنیت غیر سنتی مانند امنیت انسانی، امنیت اقتصادی، مقابله با تروریسم، بهداشت عمومی، توجه به جرائم سازمان‌یافته، مواد مخدر، امنیت سایبری و دزدی دریایی از دیگر محورهای مورد توجه این مکتب هویتی است.

جهان‌گرایان با اشاره به ضرورت ارتقاء قدرت نرم و اعتقاد به دیپلماسی و همکاری منطقه‌ای و اعتماد به نهادهای چندجانبه از اجتناب‌ناپذیری مشارکت چین در گروه‌بندی‌های دیپلماتیک منطقه‌ای در سراسر جهان و فعالیت در شورای امنیت سازمان ملل سخن می‌گویند. شکل‌گیری مرکزی در ارتش چین برای رصد موضوعات مرتبط با امنیت غیر سنتی و شکل‌دادن به گروه‌بندی‌های منطقه‌ای مانند اجلاس همکاری چین-آفریقا<sup>۲</sup>، اجلاس همکاری چین-اعراب<sup>۳</sup> و نشست شرق آسیا - آمریکای لاتین<sup>۴</sup>، نمونه‌ای از تأثیرگذاری این مکتب بر سیاست و روابط خارجی چین است. از دید آنها، این رویکرد می‌تواند بیش از سایر هزینه‌ها به افزایش وزن و جایگاه بین‌المللی چین و در نتیجه قدرت آن کمک کند و آن چیزی که در این میان اهمیت بیشتری دارد، توجه مقامات سیاست خارجی چین به بهره‌گیری از فرهنگ سنتی و فلسفه چینی (با تأکید بر محورهایی همانند صلح و همکاری، اخلاق، سنت و آداب و رسوم و خیرخواهی) برای به دست آوردن سهمی بیشتر در شکل‌دادن به هنجارهای بین‌المللی است. اهمیت این رویکرد در سال‌های گذشته تا آن جا افزایش یافته که طرفداران برخی از مکاتب هویتی دیگر نیز به جهان‌گرایی از منظر

- 
1. Globalism
  2. Forum on China-Africa Cooperation
  3. The China-Arab Cooperation Forum
  4. The East Asian-Latin America Forum

مکاتب خود نگریده‌اند. چنانکه یان ژتونگ از جمله نظریه‌پردازان رئالیستی چین معتقد است این کشور بایستی در نهادهای بین‌المللی مشارکت بیشتری داشته باشد و با تحمیل وزن و قدرت خود بر آنها جایگاه بین‌المللی خود را افزایش دهد (Shambaugh, 2011: 21).

بررسی محتوایی گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین نشان می‌دهد این گفتمان‌ها به رغم تفاوت‌ها، دارای هم‌پوشانی‌هایی نیز می‌باشند؛ به طوری که امکان در نظرگیری قرابت میان بومی‌گرایان و رئالیست‌ها از یک سو و جهان‌گرایان و چندجانبه‌گرایان از سوی دیگر وجود دارد. در عین حال، نکته مهم آن است که هویت‌های بین‌المللی به مثابه معرف نقش چین در عرصه جهانی، الگوهای رفتاری این کشور را در چند دهه اخیر متأثر کرده و از این جهت رفتار نوسانی این کشور را در دوران گذار قابل توضیح ساخته است. با این حال، آنچه هدف تبیینی این نوشتار قرار گرفته، بررسی دلایل و چرایی این تکثر گفتمانی در هویت‌های بین‌المللی چین است. سؤالی که پاسخ به آن می‌تواند نشان دهد سیاست خارجی چین در ابعاد هویتی تحت تأثیر چه عواملی، الگوهای رفتاری همکاری‌جویانه یا تعارضی را پیشه کرده است.

## ۲. تبیین گفتمان‌های هویت بین‌المللی چین

با پذیرش نگاه سازه‌نگارانه مبتنی بر تأثیر هویت‌ها در شکل‌دادن به منافع دولت‌ها - به عنوان جوهر و هدف غایی سیاست خارجی - و متأثر بودن این هویت‌ها از متغیرهای سیستمی و سطح واحد، می‌توان در تلاش برای تبیین چرایی تکثر گفتمان‌های موجود هویت بین‌المللی چین که منجر به الگوهای رفتاری مختلف در سیاست خارجی این کشور شده است، به دو دسته از عوامل داخلی و خارجی اشاره کرد. در این راستا، مهم‌ترین عوامل داخلی شکل‌دهنده به هویت‌های بین‌المللی چین عبارتند از:

- **تغییرات اجتماعی:** یکی از پایه‌های اصلی تغییر در تعریف چین از جایگاه خود در نظام بین‌المللی موجود، تغییرات اجتماعی گسترده در این کشور در سال‌های اخیر بوده است. اگرچه در دهه ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ قشربندی اجتماعی در جامعه چین با اولویت طبقات دهقانی و کاگری بود، اما در حال حاضر، جامعه چین در نتیجه اصلاحات اقتصادی و سیاست‌گذاری‌هایی که در بخش فرهنگی به انجام رسانده، شاهد قشر عظیمی از طبقات شهرنشین (نزدیک به ۵۰ درصد

در سال ۲۰۱۳) و در عین حال، تعداد زیاد جوانان و میانگین سنی پایین است.<sup>۱</sup> فناوری‌های مدرن نیز به گروه‌بندی‌های جدید اجتماعی این اجازه را داده تا اولویت‌های کشور خود را از زاویه‌ای دیگر نگاه کنند (Zhu, 2010: 58). در حالی که نسل اول انقلاب مجاهدت و تلاش برای حفظ آرمان‌های سوسیالیسم باعث می‌شد چین بر ساخت درونی تمرکز کند، جهان امروز نزد نسل اجتماعی نوین و طبقات نوپا از زاویه واقعیت‌ها و دریچه تعامل نگریسته می‌شود. وجود ۵۹۱ میلیون کاربر اینترنتی با کامپیوتر شخصی و ۴۶۰ میلیون نفر با گوشی‌های تلفن همراه (Millward, 2013)، تأثیرپذیری از جهان بیرون را برای نسل نوین در عصر ارتباطات اجتناب‌ناپذیر کرده است. این تحول در سال‌های اخیر شده سیل انتظارات افکار عمومی از رویکرد سیاست خارجی چین، بر نحوه تصمیم‌گیری‌ها اثرگذار باشد، امری که هم‌زمان سبب شده با افزایش آگاهی سیاسی و اجتماعی، نظارت بر روند اجرای سیاست خارجی و چینش راهبردها بیشتر شده و بر تعامل و افزایش نقش چین در عرصه جهانی تأکید بیشتری صورت گیرد. با این حال، تداوم زندگی روستانشینی و قوی‌بودن سنت آن در کنار نفوذپذیری سخت سیستم سیاسی در برابر تقاضاهای عمومی باعث شده جریان تغییرات اجتماعی نتوانند تنها حوزه تأثیرگذار بر شکل‌گیری هویت‌های بین‌المللی چین باشد.

**- تمایلات رهبران:** تأثیر کارگزاری در روند اتخاذ تصمیمات سیاست خارجی به ویژه در کشورهای اقتدارگرا و شبه‌متمرکز غیر قابل انکار است. با وجود اینکه حزب کمونیست چین حزب مسلط این کشور از زمان انقلاب تا به امروز بوده و تمامی تصمیمات داخلی و خارجی بر اساس اولویت‌های رهبران آن گرفته شده، اما اختلاف سلیقه و جناح‌بندی در درون آن گریزناپذیر بوده است. در تقسیم‌بندی کلان، جریان‌های درون حزب کمونیست چین به دو دسته ائتلاف نخبگان یا اشرافیون<sup>۲</sup> و توده‌گرایان<sup>۳</sup> تقسیم می‌شوند. ائتلاف نخست که عمدتاً شامل گروه‌های وابسته به رهبران اولیه حزب، خانواده‌های انقلابی اصیل و مقامات سطح بالا و با پایگاه طبقاتی بازرگانان می‌باشند، تحت رهبری جیانگ زمین - رئیس جمهور سابق - قرار

۱. بر اساس آخرین آمارها در سال ۲۰۱۳ نزدیک به ۵۰ درصد جامعه چین زیر ۴۰ سال بوده و میانگین سنی در این کشور ۳۶ سال است (China Demographics profile, 2013).

2. Elitists or Princelings Coalition

3. Populists Coalition



دارند. این جناح از حزب کمونیست که در دهه ۱۹۹۰ حکومت را در دست داشت، با شعار «رشد به هر قیمت»<sup>۱</sup> بر لزوم تعامل فزاینده با جهان خارج به ویژه قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی تأکید می‌کنند (Li, 2010: 136; Liu & Chen, 2012: 55). از دید جیانگ زمین، «سیاست خارجی باید دربرگیرنده درک صحیح، تعامل صلح‌آمیز با موقعیت‌ها، فهم فرصت‌ها و بهترین استفاده از شرایط باشد» (Dreyer, 2008: 18). در نتیجه، خروج از انزوا و تضمین رشد از دید این جناح در گرو تعامل با کنش‌گران اصلی نظام بین‌الملل است. بنابراین، در نگاه ائتلاف نخبگان هویت بین‌المللی چین با بومی‌گرایی و انزوای خوانایی نداشته و تحقق منافع ملی و رشد و شکوفایی از طریق مشارکت جهانی محقق می‌شود. تلاش برای بهبود روابط با امریکا، حل بحران تنگه تایوان، تحقق آرمان پیوستن به سازمان جهانی تجارت در سال ۲۰۰۱، طرح ایده «دیپلماسی قدرت‌های بزرگ»<sup>۲</sup> و طرح «مفهوم امنیت جدید»<sup>۳</sup> نمودهای عینی تحقق این تفکر در سیاست خارجی چین بوده است.

در مقابل ائتلاف نخبگان یا اشرافیون، جناح توده‌گرایان قرار می‌گیرند که از حیث تأکید بر ضرورت کاهش نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی با گروه نخست اشتراک نظر دارند، اما در مورد چیستی هویت بین‌المللی چین دارای تفاوت‌های مهمی با دیدگاه جناح رقیب می‌باشند. این ائتلاف که عمدتاً شامل مقامات چینی‌ای می‌شود که از خانواده‌های بدون امتیاز حزب و استان‌های درونی چین برآمده و پایگاه طبقاتی آن‌ها غالباً کشاورزان، کارگران مهاجر و طبقات پایین شهری می‌باشند، در سال‌های اخیر با رهبری هو جیتائو در عرصه سیاسی حزب و دولت فعال بوده‌اند (Li, 2012: 136). تحت تأثیر پایگاه طبقاتی و رویکرد رهبران، این جناح سیاست خارجی چین را عرصه‌ای برای تحول در درون کشور می‌دانند. در نتیجه، هویت بین‌المللی چین و پیرو آن اولویت‌های سیاست‌گذاری باید به گونه‌ای تدوین شود که مسائل جهانی صرفاً به غرب و قدرت‌های بزرگ محدود نشود. هو جیتائو ضمن توجه به مقابله با فقر و افزایش برابری اقتصادی در عرصه سیاست خارجی غالباً متوجه حمایت از ایده انصاف و عدالت در عرصه نظام مالی بین‌المللی و توجه به کمک‌های جهانی، همکاری و مشارکت در

---

1. Growth at all Costs  
 2. Great Powers Diplomacy  
 3. New Security Concept

عملیات‌های پاسدار صلح می‌باشد (Lanteigne, 2009: 19-28). رهبران این جناح اگرچه به مانند ائتلاف نخبگان حمایت از تجارت خارجی و تعامل با نظم موجود بین‌المللی را مدنظر دارند، اما با اعتراض به نوع ائتلاف‌های بین‌المللی با غرب معتقدند باید از ظرفیت‌های کشورهای جهان سوم، به ویژه آفریقا و آمریکای لاتین استفاده کرد. تدوین «دیپلماسی فرمانطقه‌ای»<sup>۱</sup> با تمرکز بر کشورهای جهان سوم، نمونه‌ای از تلاش‌های دولت هو در دهه ۲۰۰۰ در عرصه سیاست خارجی بوده است (Lanteigne, 2009: 127-136). در نتیجه، هویت بین‌المللی چین از این منظر به قدرت‌های بزرگ و نهادهای بین‌المللی محصور نشده و به جهان سوم و نگاه‌گزینی به رژیم‌های بین‌المللی نیز توجه دارد. از این رو، تغییر نخبگان در مقاطع زمانی گوناگون بر تکثر هویت‌های بین‌المللی چین تأثیری ژرف داشته است.

- **اصلاحات اقتصادی:** هرچند بسیاری از محققان حوزه مسائل چین و شرق آسیا سال ۱۹۷۸ را به عنوان آغاز فرایند گشایش و اصلاحات اقتصادی در چین می‌دانند، اما تغییر قانون اساسی این کشور در سال ۱۹۸۲ با تأکید بر گسترش دموکراسی سوسیالیستی و تغییر قانون عملکرد دولت از مبارزه طبقاتی به نوسازی اقتصادی (شاهنده و طیب، ۱۳۶۸)، بنیادی‌ترین رویکرد در نشان‌دادن عزم و اراده چین در تغییر بنیان‌های داخلی خویش بود. اقتصاد مقاومتی مبتنی بر تولیدات کشاورزی و صنایع سنگینی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ عمدتاً با هدف تقویت نیروی نظامی این کشور به کار گرفته می‌شد، نیاز چین را به تعامل و تغییر ایستار با جهان خارج از بین می‌برد، اما رکودهای اقتصادی ناشی از فروکش کردن هیجان انقلابی در دهه ۱۹۶۰ به همراه سیاست‌های نادرست اقتصادی و انقلاب فرهنگی، چین را تا آستانه فروپاشی اقتصادی پیش برد. از همین رو، نوسازی اقتصادی این کشور با چند محور عمده از آغاز دهه ۱۹۸۰ کلید خورد. این محورها عبارتند از:

۱. افزایش تعامل با جهان خارج با اتخاذ سیاست‌های متناسب با نوسازی با هدف جذب سرمایه خارجی؛
۲. تبدیل نواحی ساحلی به ویژه در مناطق شرقی به مناطق آزاد تجاری و صنعتی با هدف تسهیل تجارت و تولید صنعتی در همکاری با بخش خارجی؛

۳. حرکت از سمت اقتصاد صرف کشاورزی و خدمات محور به سوی اقتصاد مبتنی بر تولیدات صنایع سبک و دانش محور؛
۴. تسهیل تعرفه‌های گمرکی و مالیات بر ارزش افزوده و کاستن از حمایت دولتی از صنایع داخلی با هدف ایجاد بازار رقابتی‌تر؛
۵. مشارکت در ایجاد مناطق آزاد تجاری با کشورهای همسایه به ویژه اتحادیه آ.سه آن؛
۶. تلاش مستمر برای کسب عضویت در نهادهای پولی و مالی بین‌المللی و نیز سازمان جهانی تجارت با هدف افزایش حضور اقتصادی در عرصه بین‌المللی؛
۷. اتخاذ راهبردهای اقتصادی «دعوت به درون»<sup>۱</sup> و «بیرون رفتن»<sup>۲</sup> با هدف ترغیب شرکت‌های داخلی و خارجی برای افزایش فرصت‌های سرمایه‌گذاری و بهره‌گیری از تجارب صنعتی؛
۸. کسب سهم بیشتر از بازارهای بین‌المللی با استفاده از مزیت نیروی کار فراوان و در نتیجه، کاهش هزینه تمام‌شده کالاها (Li & Fumin, 2010: 81-102).

مجموعه راهبردهای فوق در طول فاصله زمانی نزدیک به ۳۰ سال اقتصاد چین را با دگرذیسی عظیمی مواجه کرده و در نتیجه، منجر به اتخاذ سیاست‌هایی در حوزه‌های بین‌المللی از جانب این کشور شد که الزاماً بایستی با این روند خوانایی داشته باشد. عضویت در سازمان جهانی تجارت در سال ۲۰۰۱؛ افزایش چهار برابری تولید ناخالص داخلی چین در سال ۲۰۰۴ نسبت به آغاز دهه ۱۹۸۰ و رسیدن به رقم ۱/۴ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۴ و ۹/۳ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۳ و کسب عنوان دومین اقتصاد بزرگ در سال ۲۰۱۳؛ تولید نزدیک به ۲۰ درصد کالاهای جهان در سال ۲۰۱۱؛ بیمه‌شدن در برابر بحران اقتصادی با اختصاص بیشترین سهم سرمایه‌گذاری خارجی به خود و رسیدن به رقم ۱/۹ تریلیون دلار ذخایر ارزی در سال ۲۰۰۸ (http://en.wikipedia.org; Yan, 2010: 256)، صرفاً بخشی از پیامدهای نوسازی اقتصادی چین و سیاست بازگشایی آن است. مجموعه این تحولات باعث شد جریان‌های هویتی قوی در چین شکل گیرند که عمدتاً منادی تعریف نقشی برای چین بوده‌اند که «جهانی‌بودن» را برای این کشور ناگزیر می‌دانند. تقویت روابط اقتصادی با کشورهای همسایه از سال ۱۹۹۷ به

---

1. Invited in  
2. Going out

بعد و توسعه همکاری‌های تجاری و صنعتی با کشورهای جهان سوم، بخش‌هایی دیگر از پیامدهای اصلاحات اقتصادی این کشور در سه دهه اخیر بوده است. از این جهت، جریان اصلاحات اقتصادی باعث شده در کنار تلاش گروه‌هایی برای معطوف کردن مزایای آن به قدرت درونی چین هویت متکثری برای این کشور در سطح بین‌المللی از منطقه آسیا تا همکاری با نهادهای جهان‌گرا شکل گیرد.

- **هنجارهای سیاست خارجی:** یکی دیگر از عوامل مهم شکل‌دهنده به هویت بین‌المللی چین هنجارهایی است که از زمان تأسیس جمهوری خلق چین بر سیاست خارجی این کشور حاکم بوده است. عدم مداخله در امور داخلی سایر کشورها، هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، عدم تجاوز، احترام متقابل به حاکمیت دولت‌ها و برابری دولت‌های ملی، اصول پنج‌گانه‌ای هستند که راهنمای سیاست خارجی چین در چند دهه اخیر بوده‌اند. تحت تأثیر تجربه تاریخی، چینی‌ها حساسیت خاصی نسبت به رعایت این اصول داشته و به همین جهت در تعامل خود با سایر کشورها و مناطق، الگوهای رفتاری خود را به گونه‌ای سامان بخشیده‌اند که این هنجارها به دقت رعایت شود. درست در نقطه مقابل غرب که تعامل با سایر کشور به ویژه جهان غیر غربی را منوط به محورهایی چون دموکراسی، حقوق بشر و مانند آنها می‌کند، چینی‌ها در روابط خارجی خود همواره یادآور شده‌اند که تعامل با دیگر کشور و نهادها صرف نظر از شرایط درونی آنها و نوع نظام سیاسی حاکم صورت خواهد پذیرفت. به همین سبب نیز در سال‌های اخیر پذیرش هویت جهان‌گرا با استلزامات خاص آن برای چینی‌ها با محدودیت‌هایی همراه بوده است.

- **ناسیونالیسم:** ملی‌گرایی چینی یا ناسیونالیسم سرزمین چین از سده نوزدهم به بعد، همواره یکی از عوامل مهم در تعیین مناسبات بین‌المللی و نیز رویکردهای مردم و مقامات چینی به عرصه بیرونی بوده است. صرف‌نظر از هر گونه تفسیر و تبیین در مورد دلایل احیای جایگاه ناسیونالیسم در چین، بازتاب این موضوع امروزه به خوبی در عرصه سیاست خارجی نمود یافته است. مشارکت ۲۰ میلیونی مردم چین در نظرسنجی سال ۲۰۰۵ میلادی در مخالفت با عضویت ژاپن در شورای امنیت یا گسترش این درک که فشارهای آمریکا در مسائلی همچون حقوق بشر، حق مالکیت معنوی، گسترش سلاح‌ها، تعرفه تجاری و مسئله تایوان

عمدتاً با هدف ممانعت از رشد و ظهور چین به عنوان قدرت بزرگ برجسته‌ترین شواهد ظهور ناسیونالیسم چینی می‌باشد. با این حال، نبود قرائت واحد از ناسیونالیسم چینی و اهداف آن، یکی از دلایل اصلی نگاه متفاوت به جایگاه چین در عرصه بین‌المللی است.

نخستین دسته از گروه‌های ناسیونالیستی بومی‌گرایان<sup>۱</sup> هستند. این دسته از ناسیونالیست‌ها با تأکید بر احیا و کاربست اصول کنفوسیوسی، خودانکایی و سنت چینی پافشاری زیادی بر بازیابی ارزش‌های چینی داشته و از این رو، ضعف چین را ناشی از رویکردهای امپریالیستی غرب می‌دانند. تبلور افکار این گروه در عرصه سیاست خارجی خود را در اشکالی نظیر روحیات ضد خارجی‌گرایی مواجهه‌جویانه<sup>۲</sup>، توهم و بدبینی به بازیگران بیرونی نمایان ساخته است. در طیف مقابل بومی‌گرایان، ضد سنت‌گرایانی<sup>۳</sup> قرار دارند که معتقدند افکار بسیار سنتی نظیر سلسله‌مراتب شدید کنفوسیوسی و فرهنگ درون‌گرا<sup>۴</sup> منبع ضعف چین بوده و از این جهت، با رد کامل آنها بر پذیرش فرهنگ خارجی و مدل‌های غربی توسعه سیاسی و اقتصادی برای احیای چین تأکید دارند. در حوزه سیاست خارجی، نگرش آنها مبتنی بر مصالحه و حرکت در چارچوب نظام پیش‌رو و مدرن بین‌المللی است. چنانچه در دهه ۱۹۵۰ تأکید بر پذیرش مدل شوروی منافع چین را برآورده می‌ساخت، از دهه ۱۹۷۰ به بعد این همگونی با فرهنگ غربی است که می‌تواند برای تأمین منافع چین مؤثر واقع شود (Zhao, 2005: 132). طیف سوم ملی‌گرایان که به نوعی تجلی افکار بومی‌گرایان و ضد سنت‌گرایان در یک قالب مشترک می‌باشد، ملی‌گرایان لیبرال<sup>۵</sup> هستند که از سال ۱۹۸۹ به بعد به طیف غالب ملی‌گرایی تبدیل شده است. این طیف به خاطر آنکه گفتمان روشنفکری جریان میانه (اصلی) چین را بعد از تیره‌شدن روابط با کشورهای غربی در دهه ۱۹۹۰ تغییر داد، غالباً مورد توجه بومی‌گرایان واقع شد. در دهه ۱۹۹۰، این دسته از ناسیونالیست‌ها نسبت به نیات غرب به ویژه آمریکا به شدت بدبین بوده و از این رو، بسیاری تظاهرات ضد امریکایی سال ۱۹۹۹ و نیز ضد ژاپنی سال ۲۰۰۵ را نتیجه اولویت‌یافتن محورهای فکری این دسته از ناسیونالیست‌ها دانسته‌اند. از این رو، می‌توان از تکثر و تنوع رویکردهای ناسیونالیستی و

- 
1. Nativism
  2. Confrontational anti-foreignism
  3. Anti-Traditionalism
  4. Inward- looking Culture
  5. Liberal Nationalism

نگاه هر یک از آنها به محیط خارجی چین به این جمع‌بندی رسید که هویت بین‌المللی چین به شدت از این عامل بسیار مهم متأثر است.

- **مناظره‌های سیاست خارجی:** تغییر و تحولات داخلی چین در کنار ساختارهای موجود بین‌المللی در سال‌های گذشته باعث شکل‌گیری محورهایی در حوزه سیاسی این کشور شده که پیامد آن گسترش مناظرات سیاست خارجی بوده است. اولین محور، پارادیم «عدم رهبری» دنگ شیائوپنگ است. دنگ - رهبر پیشین چین - معتقد بود بهترین راهبرد برای چین در جهان معاصر «منتظرماندن، پنهان کردن شفافیت، عدم تعقیب رهبری و انجام برخی کارها» است. این راهبرد که بعضاً از آن به عنوان «ابهام دنگ» نام برده می‌شود، در سال‌های اخیر از جانب برخی از محافل چین این گونه تفسیر شده که راه بهتر برای چین عدم مشارکت بین‌المللی است. در مقابل، گروهی دیگر معتقدند این بیان دنگ منحصر به دهه ۱۹۸۰ بوده و در شرایط فعلی و با رخداد تغییرات عظیم در بسیاری از حوزه‌های خرد و کلان داخلی و بین‌المللی نمی‌توان به آن استناد کرد. در نتیجه، چین ناگزیر از ایفای نقش بین‌المللی برای تداوم بخشیدن به رشد و توسعه خویش است (Shambaugh, 2013: 15-16).

دکترین «ظهور مسالمت‌آمیز»<sup>۱</sup> دومین محور مناظره در میان گروه‌ها و محافل سیاست خارجی چین است. این تئوری که به لحاظ نظری برای اولین بار توسط ژنگ بیجیان<sup>۲</sup> - تئوریسین مشهور حزب کمونیست - با هدف مقابله با تئوری «تصور تهدید» چین بیان شد، در شکل سیاست‌گذارانه در سال ۲۰۰۲ توسط هو جیتائو در دیدار از کشورهای جنوب شرق آسیا به کار گرفته شد (Lam, 2006: 166). در عرصه داخلی، چین برخی از محافل - عمدتاً ارتش و گروه‌های دست راستی حزب - بر لزوم تداوم به کارگیری واژه «ظهور» در این دکترین تأکید کرده و آن را برای چین مهم می‌دانند. در مقابل، جریان‌های معتدل و میانه‌رو معتقدند لفظ «ظهور» تنش‌زا بوده و بیانگر نگاه تهاجمی و بین‌الملل‌گرا برای چین است. در نتیجه، منظور هو جیتائو «توسعه مسالمت‌آمیز» بوده است. وزارت امور خارجه چین مروج این دیدگاه در سال‌های گذشته بوده است (Shambaugh, 2013: 17).

---

1. Peaceful Rise  
2. Zheng Bijian

سومین مناظره مهم در سیاست خارجی چین، حول محور ماهیت ساختار نظام بین‌المللی و تدبیر امور جهانی شکل گرفته است. رئالیست‌های چینی با تأکید بر ویژگی قطب‌محور ساختار بین‌المللی بر تداوم اهمیت مفاهیمی چون دولت، قدرت و ناامنی تأکید دارند. در نتیجه، در این شرایط نمی‌توان به طور مقطعی از ضرورت حضور چین در رژیم‌های بین‌المللی و نهادهای آن سخن گفت، زیرا این رژیم‌ها یا فاقد اثرگذاری بوده و یا به مثابه دامی محسوب می‌شوند که هدف اصلی آنها مهار چین و متوقف کردن رشد این کشور است. رئالیست‌ها معتقدند در شرایطی که نظام بین‌المللی ویژگی قطبی خود را به صراحت مشخص نکرده و نقش کنش‌گران بین‌المللی به ویژه قدرت‌های بزرگ در حالت بینابین تک‌قطبی و چندقطبی تعریف می‌شود نمی‌توان به ماهیت و روندهای این نظم با قطعیت و اعتماد نگریست. در برابر این نگاه بدبینانه، عده‌ای دیگر ضمن اشاره به ساختار چندقطبی نظام بین‌المللی بر این نظراند که تداوم رشد و توسعه در این کشور منوط به ایفای نقش بین‌المللی است و حضور در این تدابیر باعث کسب موقعیت‌های جدید جهانی و منطقه‌ای برای چین می‌شود. از دید آنها نظم کنونی بین‌المللی، سمت و سوی چندجانبه‌گرا به خود گرفته و کسب منافع در ذیل آن نیازمند مشارکت در روندهای حاکم بر آن است (Shambugh, 2013: 17-20). مجموعه این مناظرات سیاست خارجی چین حول محورهای اساسی باعث شده در مورد هویت‌های بین‌المللی و در نتیجه نقش و منافع چین در عرصه بین‌المللی، تفاوت دیدگاه‌های محسوس و متکثری دیده شود.

در کنار عوامل تأثیرگذار بر شکل‌گیری هویت بین‌المللی چین، مجموعه‌ای از عوامل خارجی یا بین‌المللی نیز وجود دارند که بر فرایند تکوین هویت بین‌المللی این کشور و تکثر و تعدد آن مؤثر است. مهم‌ترین این عوامل عبارتند از:

**- دگردیسی در هنجارهای بین‌المللی:** از دوران بعد از جنگ جهانی دوم تا به امروز، جامعه بین‌المللی با هنجارهای مختلفی روبه‌رو بوده و در این میان، دگردیسی در هنجارها امری محتوم بوده است. فضای جامعه بین‌المللی بعد از دوران جنگ دوم جهانی تحت تأثیر قطب‌بندی‌های استراتژیک هنجارهایی را عرضه کرده که در پرتو آنها توان نظامی، فرهنگ استراتژیک، بلوک‌بندی و عدم تعهد به قواعد مسلط تبدیل شده و کشورها با تکیه بر این هنجارها جامعه‌پذیر شدند. در این فضا، کشورها یا در درون قطب‌بندی‌ها قرار گرفته و توان

نظامی خود را افزایش می‌دادند یا با ایجاد چترهای امنیتی و اتحاد و ائتلاف‌های استراتژیک بر امور داخلی خود متمرکز می‌شدند (Mansbach & Rafferty, 2008). در این شرایط، چین نیز یا در قطب برابر غرب قرار می‌گرفت و یا تلاش می‌کرد از طریق رهبری غیر متعهدا هویتی جهان سوم‌گرایانه از خود بروز دهد. در عین حال، با پایان جنگ سرد و گسترده شدن فضای جهانی شدن با شاخصه‌هایی چون گستردگی ارتباطاتی و اطلاعاتی، اهمیت یافتن توسعه اقتصادی و رشد قدرت ملی مبتنی بر بازاریابی و تولید و نیز اهمیت یافتن امنیت انسانی به تدریج نگاه جوامع به آن سوی قاره‌ها و تعامل حداکثری معطوف شد. در این وضعیت، نهادهای بین‌المللی در مقایسه با گذشته اثرگذارتر شده؛ مناطق اهمیت یافته؛ اقتصاد بین‌المللی بعد دانش‌افزایی به خود گرفته و در نهایت، جوامع را نسبت به رخداد و تحولات یکدیگر حساس کرد. به همین ترتیب، چین نیز به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای بهره‌گیرنده از جهانی شدن ناگزیر بوده در کنار توجه به الزامات بومی‌گرایی و جهان سوم‌گرایی به تعامل با قدرت‌های بزرگ و مسئولیت‌پذیری در قبال هنجارهای بین‌المللی تن دردهد. در این شرایط، تعریف این کشور از جایگاه خود در نظام بین‌المللی متکثر و متحول شد.

- **چالش‌های ژئوپلتیک:** اجماع نظر کلی‌ای که در تمامی کتب تاریخی‌ای که پیرامون چین به نگارش درآمده حول تأکید بر این نکته است که این کشور همواره امپراتوری شرقی یا آسیایی بوده است. به بیان دیگر، آن چیزی که وجه ممیزه هویت چین در طول تاریخ بوده، هویت آسیایی آن است (شسنو، ۱۳۷۴: ۴-۱۱). با تکیه بر این نظر، سؤالی که ذهن بسیاری را به خود مشغول کرده آن است که چرا با وجود ظرفیت‌های مشابه فرهنگی و توان بالقوه و بالفعل اقتصادی در شرق آسیا، چین در سال‌های اخیر به روابط فرامنطقه‌ای توجهی خاص داشته است. در پاسخ به این پرسش، بسیاری از پژوهش‌گران چالش‌های ژئوپلتیک را عامل اصلی قلمداد کرده‌اند (Ryosei & Wang, 2004). از زمان روی کار آمدن هو جیتائو، به عنوان رئیس جمهور در سال ۲۰۰۲ چین تلاش کرد ناکامی‌های سیاست منطقه‌ای جیانگ زمین را پوشش دهد. در همین راستا، اتخاذ دکترین «ظهور مسالمت‌آمیز» و «دیپلماسی پیرامونی» از جمله تلاش‌هایی بود که با هدف تحقق تنش‌زدایی با همسایگان و مقابله با «تصور تهدید» در منطقه صورت گرفت. با این حال، ذهنیت تاریخی تهدیدمحور به مانند یک انباشته تاریخی؛ اختلاف‌های سرزمینی چین با



همسایگان از هند گرفته تا تایوان، کشورهای آسه‌آن (در دریای چین جنوبی) و ژاپن (دریای چین شرقی) و در نهایت، مداخله نیروهای فرامنطقه‌ای باعث شد سیاست آسیایی دولت چین با موفقیت چندانی همراه نباشد. متعاقب آن، عدم توانایی دیپلماتیک در حل اختلاف‌ها با همسایگان، با وجود تلاش‌های گسترده دولت چین باعث شد هو جیتائو با اتخاذ سیاست دیپلماسی بینامنطقه‌ای، محور و جهت‌گیری دستگاه دیپلماسی چین را متوجه سایر مناطق کند (Lanteigne, 2009: 127-146). اگرچه اتخاذ این سیاست هم‌زمان با تلاش برای بهبود محیط امنیت منطقه‌ای شرق آسیا صورت می‌گرفت، اما به نظر می‌رسد تجربه تاریخی چین از یک سو و درک عمق اختلاف‌ها، این باور را نزد مقامات پکن به وجود آورده که چین نمی‌تواند حوزه دیپلماسی و نقش بین‌المللی خود را در جهان رقابتی کنونی به آسیا منحصر کند. به همین جهت، با اتخاذ رویکرد جدید، زمینه‌های تئوریک و عملی شکل‌گیری هویت بین‌المللی فراتر از آسیا فراهم شده و تکثر هویتی هرچه بیشتر، پیامد آن بوده است.

### نتیجه‌گیری

از زمان ظهور و بروز شاخص‌های قدرت ملی چین در سطوح منطقه‌ای و جهانی، یکی از محورهای اساسی مورد توجه تحلیل‌گران و ناظران مسائل بین‌المللی، تحلیل روندها و ویژگی‌های سیاست خارجی بوده است. بررسی الگوهای رفتاری سیاست خارجی چین در دو دهه اخیر نشان داده مواضع و جهت‌گیری‌های این کشور از الگوی مشخصی پیروی نکرده است؛ به گونه‌ای که در برخی مسائل مبتلابه خارجی موضع‌گیری این کشور بحث‌برانگیز بوده است. اگرچه اعتقاد بسیاری بر نکته است که منافع ملی چین اقتضای چنین روندی در سیاست خارجی بوده، اما بررسی گفتمان‌های هویت بین‌المللی این کشور نشان می‌دهد تکثر هویتی و تعریف‌های متعدد از جانب محافل داخلی این کشور از جایگاه چین سبب شده دامنه مقوله منافع نیز با فراز و فرود مواجه شود. این تکثر گفتمان‌های هویت بین‌المللی که در تقسیم‌بندی دیوید شامبا شامل بومی‌گرایی، رئالیسم چینی، هویت آسیایی، مکتب جهان جنوب، قدرت‌های بزرگ، چندجانبه‌گرایی‌گزینشی و جهان‌گرایی می‌شود، در مقاطع زمانی گوناگون اولویت‌ها و جهت‌گیری‌های مختلفی را برای سیاست خارجی در نظر

گرفته‌اند. در این طیف هویتی که نگرش‌هایی از انزواگرایی تا مسئولیت‌پذیری کامل بین‌المللی را در بر می‌گیرد، سطح تعامل بین‌المللی چین به گونه‌های مختلفی رقم می‌خورد. با پذیرش نگاه سازه‌انگارانه در تحلیل این تکثر هویتی می‌توان گفت اولاً تکثر هویت‌های بین‌المللی چین الگوهای رفتاری و در نتیجه منافع مختلفی را تکوین بخشیده و ثانیاً، شکل‌گیری این تکثر هویتی محصول مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی است، به طوری که نقش متغیرهایی همانند تغییرات اجتماعی، اصلاحات اقتصادی، ناسیونالیسم، جهت‌گیری رهبران و هنجارها و مناظره‌های سیاست خارجی در سطح داخلی و دگردیسی هنجارهای بین‌المللی و چالش‌های ژئوپلتیک در سطح بین‌المللی در کنار یکدیگر، موجد این تکثر هویتی در سطح بین‌المللی برای چین بوده است.

با وجود این متغیرهای اثرگذار بر روند تکثر هویت بین‌المللی چین، شواهد عمده در رابطه با نوع موضع‌گیری‌های چین در سال‌های اخیر نشان می‌دهد این تکثر شاخصه دوران گذار چین از قدرت درجه دوم به قدرت جهانی است. از این رو، به نظر می‌رسد هم‌زمان با ارتقای قدرت ملی این کشور و وابستگی گسترده آن به مظاهر جهانی‌شدن، مسئولیت منطقه‌ای و جهانی این کشور افزایش یافته و هویت‌های جهان‌گرا و متمایل به مکتب قدرت‌های بزرگ در این کشور تقویت شود. این در حالی است که چین برای نقش منطقه‌ای و آسیایی خود اهمیت ویژه‌ای قائل است.

## منابع

- شاهنده، بهزاد (۱۳۷۰) *انقلاب چین*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- شاهنده، بهزاد و طیب، علیرضا (۱۳۶۸) *سیاست و حکومت در چین (۱)*، تهران: جهاد دانشگاهی.
- شسنو، ژان (۱۳۷۴) *تاریخ چین*، ترجمه شهرنوش پارس‌پور، تهران: نشر علم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴) *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳) «گفتگوی تمدن‌ها از منظر سازه‌انگاری»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۳، بهار، صص ۲۰۱-۱۶۹.
- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴) *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- واعظی، طیب (۱۳۹۰) «هویت در روابط بین‌الملل» در حمیرا مشیرزاده و نبی‌الله ابراهیمی (گردآورندگان) *تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل*، چاپ دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۳۳۲-۳۰۳.
- ونت، الکساندر (۱۳۸۴) *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

- “China Economic history and growth” (observed at:17/2/2014) at: <http://en.wikipedia.org/wiki/China#Economy>
- Dreyer, Teufel, J. (2008) *China's Political System: Modernization and Transition*, New York: Pearson Longman.
- Fullilove, Michael (2011) “China and the United Nations: The Stakeholder Spectrum”, *The Washington Quarterly*, 34:3, Summer, pp. 63-85.
- Hopf, Ted (1998) “The Promise of Constructivism in International Relations Theory” *International Security*, Vol.23, No.1, Summer, pp.171-200.
- Katezenstein, Peter.ed. (1996) *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press.
- Lam, W. Willy (2006) *Chinese Politics in the Hu Jintao Era: New Leaders, New Challenges*, London and New York: M. E.Sharpe.
- Lanteigne, Marc (2009) *Chinese Foreign Policy: An Introduction*, London and New York: Routledge.
- Lee, Hochul (2013) “China in North Korean Nuclear Crisis: Interest and Identity in Foreign Behavior”, *Journal of Contemporary China*, 22:80, pp.312-331.
- Li, Wu & Fumin, Sui (2010) *China's Economy*, Cengage Learning.

- Li, Cheng (2012) "The Battle for China's Top Nine Leadership Posts", *The Washington Quarterly*, 35:1, Winter, pp.131-145.
- Liu, Yu & Chen, Dingding (2012) "Why China Will Democratize", *The Washington Quarterly*, 35:1, Winter, pp.41-63.
- Mansbach, Richards W. & Raftery, Kiristen L. (2008) *Introduction to Global Politics*, New York & London: Routledge.
- Millward, Steven (2013) "China Now Has 591 Million Internet Users, 460 Million Mobile Netizens" (observed:14/2/2014) at: <http://www.techinasia.com/cnnic-china-web-mobile-user-data-for2013/>
- Pletcher, Kenneth.ed. (2011) *Understanding China: The History of China*, New York: Britannica Educational Publishing.
- Ratner, Ely (2013) "Rebalancing to Asia with a Insecure China", *The Washington Quarterly*, Spring, 36:2, pp.21-38.
- Ryosei, K & Wang, J. (2004) *The Rise of China and a Changing East Asian Order*, Tokyo, London and New York: Japan Center for International Exchange.
- Shambaugh, David. (2011) "Coping with a Conflicted China." *The Washington Quarterly*, 34:1, pp:7-27.
- Shambaugh, David. (2013) *China Goes Global: The Partial Power*, Oxford University Press.
- Waltz, Kenneth N. (1979) *Theory of International Politics*. New York and London: Routledge.
- Walt, Stephan M. (1998) "International Relations: One World, Many Theories", *Foreign Policy*, Spring, No.10, pp.29-46.
- Wang Yiwei (2012) "Clash of Identities: Why China and the EU Unharmonious in Global Governance", *Working Paper*, Shanghai Institute for European Studies, available at: [http://sies-cn.org/UploadFiles/file/WorkingPaper/201205310208131850\\_%E3%80%8AWorkingPaper%E3%80%8B2012%E5%B9%B4%E7%AC%AC02%E6%9C%9F.pdf.pdf](http://sies-cn.org/UploadFiles/file/WorkingPaper/201205310208131850_%E3%80%8AWorkingPaper%E3%80%8B2012%E5%B9%B4%E7%AC%AC02%E6%9C%9F.pdf.pdf)
- Wendt, Alexander (1994) "Collective Identity Formation and the International State", *The American Political Science Review*, Vol.88, No.2, Jun, pp.384-396.
- "China Demographics Profile 2013" (observed: 14/2/2014) at: [http://www.indexmundi.com/china/demographics\\_profile.html](http://www.indexmundi.com/china/demographics_profile.html)
- Yan, Xuetong (2010) "The Instability of China U.S Relations.", *The Chinese Journal of International Politics*, Vol.3, pp:263-92.
- Zhao, Suisheng (2005) "Chinas Pragmatic Nationalism: Is It Manageable?" *The Washington Quarterly*, Vol.29, No.1, pp.131-144.
- Zhu Liqun (2010) *Chinas Foreign Policy Debates*, Chaillot Papers, Institute for Security Studies (EUISS), September, available at: <http://www.iss.europa.eu/uploads/media/cp121-China's Foreign Policy Debates.pdf>